

سہ طلاق یکجا؟ آئینہ طلاق ثلاثہ

تالیف
مفتی اعظم پاکستان حضرت مولانا مفتی ولی حسن تونکی رحمہ اللہ
رئیس دارالافتاء جامعہ علوم اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی

ترجمہ
محمد انور بدخشان
شیخ الحدیث بجامعہ العلوم اسلامیہ
علامہ یوسف بنوری ٹاؤن کراچی



www.islaminsight.org

سہ طلاق یکجا؟

آئینہ طلاق ثلاثہ

تالیف

مفتی اعظم پاکستان حضرت مولانا مفتی ولی حسن تونکی رحمہ اللہ

رئیس دارالافتاء جامعہ علوم اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی

ترجمہ

محمد انور بدخشان

شیخ الحدیث بجامعۃ العلوم الإسلامیۃ
علامہ یوسف بنوری ٹاؤن کراچی



www.islaminsight.org

جميع الحقوق محفوظة للناسر

2004

Email: umaranwer@gmail.com

Cell: +923333900441

۲ فهرست مضامین

شمار	موضوع	صفحه
۱	توثیق و اجازت حضرت مؤلف	۴
۲	پیش گفتار از مترجم	۵
۳	مسئله تاسسد فرق دارد	۵
۴	اختلاف این نوادر پرستان تنها در مسئله طلاق نیست	۶
۵	در مسئله طلاق ثلاثه شیعه و غیر مقلدین متفق اند	۶
۶	سلف که خود را به آن نسبت می کنند کدام است ؟	۶
۷	فهرست مسائل که غیر مقلدین از جمهور اختلاف دارند	۶
۸	جواب یک اشکال	۷
۹	اهل حق هر وقت مسئولیت خود را ادا می کنند	۷
۱۰	فتوای عدم وقوع طلاق در حالت غضب از جهالت است	۸
۱۱	باعث ترجمه	۸
۱۲	صورت طلاق سه گانه یک جا یا جدا جدا	۹
۱۳	مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه اربعه	۱۰
۱۴	ثبوت وقوع سه طلاق یک جا در یک مجلس از کتاب الله	۱۰
۱۵	قول امام قرطبی در "الجامع لاحکام القرآن"	۱۲
۱۶	مراد از "أَوْ تَسْرِيْ بِهَا حَسَانٍ" طلاق دوم است	۱۳
۱۷	دلیل عقلی منکرین سه طلاق یک جا	۱۴
۱۸	جواب امام طحاوی	۱۵
۱۹	خلاف شرع بودن چیزی مستلزم نمی شود عدم ترتب حکم آن یا	۱۶
۲۰	آیه ظهار	۱۶
۲۱	حدیث عبداللہ بن عمر رضی	۱۹
۲۲	جواب یک اعتراض	۱۹
۲۳	ثبوت وقوع طلاق یک جا از حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم	۲۰
۲۴	اشتراک غیر مقلدین و منکرین حدیث و احادیث که از آن استدلال	۲۱

شمار	موضوع	صفحه
۲۵	تقلید امام بخاری و امام ابن تیمیّه و ابن قیم شرک نیست	۲۵
۲۶	روایات صحیح مسلم	۲۷
۲۷	جواب از روایت ابن عباس	۲۹
۲۸	یک سخن غلط و پوچ	۳۱
۲۹	صورت های محتمله چهار است	۳۲
۳۰	در عصر نبوی ظاهر و باطن مدعی هر دو را اعتنا بود	۳۳
۳۱	بعد از انقطاع وحی فقط ظاهر معتبر است	۳۴
۳۲	اعتبار ظاهر از حدیث بخاری	۳۵
۳۳	اعتبار ظاهر محدود به قضا و شهادت نیست	=
۳۴	دلیل بر اعتبار باطن در زمان وحی	=
۳۵	جواب علامه انور شاه کشمیری از حدیث ابن عباس	۳۸
۳۶	جواب حافظ ابن حنبل	۳۹
۳۷	حدیث مسند احمد	۴۰
۳۸	جواب از حدیث رکانه	۴۲
۳۹	مذاهب علماء راجع به وقوع طلاق از لفظ "البته"	۴۳
۴۰	راویان حدیث در نظر محدثین	۴۵
۴۱	ثبوت وقوع طلاق ثلاثه معاً از اجماع	۴۷
۴۲	مذهب شیعه در عدم وقوع سه طلاق یکجا	۵۰
۴۳	قدر مشترک در میان غنیّ الدین و شیعه	۵۱
۴۴	مذهب مبنی در کشف الاسرار	۵۲
۴۵	مخالفت شیعه از ائمه خود	=
۴۶	اتفاق ائمه اربعه	۵۳
۴۷	ثبوت وقوع طلاق یک جا از قیاس	۵۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مذہب محمد بنوری نادون
کراچی۔ پاکستان

REF :

DATE :



سرگرم فرما مولانا محمد انور صاحب بدخشان نے ظلال کا رسار آئینہ طلاق دیکھا،
مولا نے بہت محنت سے ترجمہ فرمایا اصل میں کچھ کہی گئی سوچنا نے اس تکمیل فرمائی،
اگرچہ شیعوں نے کتب میں شیخ مولا نے خوب فرمائی مولا نے فرما کر اسے بہت
مہم بنائی ہے مولا محمد انور صاحب نے خامہ فرسائی فرمائی، اصل سے مولا کا
ترجمہ زبان بہتر ہو گیا نقش نازن نفس الیٰ بہتر ہو گیا

صحت خادم جانتہ اور سرگرم
۲۳/۱۲/۱۴۰۲

توثیق و اجازت حضرت مؤلف (حفظہ اللہ تعالیٰ)

(ترجمہ)

رسالہ کرم فرمایم محمد انور بدخشان
”آئینہ طلاق ثلاثہ“ را ملاحظہ نمودم، مولانا در ترجمہ بسیار محنت
کرده است کہ اگر در اصل چیزی کمی مانده بود ”مترجم“ آن را تکمیل
نموده است۔ ہم چنان خلاصہ مذہب شیعہ را نیز خوب بیان کرده است
جزاہ اللہ خیر الجزاء۔ چونکہ مسئلہ بسیار مہم بود لہذا مولوی محمد انور صاحب
(طوری) خامہ فرسائی نمود کہ ترجمہ از اصل زیادہ بہتر گردید۔ ”نقش ثانی
از نقش اول خوب تر شد“

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش گفتار از مترجم

الحمد لله الرحيم المنعم الرزاق، والصلوة والسلام على
من أرسله الى كافة الناس على الاطلاق، وعلى اله وصحبه الذين بلغوا
الدين الى الافاق، وعلى من حذا حذوهم الى يوم التلاق -
طوريكه معلوم و مشاهد است اختلافات و بذختي باي مسلمانان
يومانينو مادر تر ايد است، طبق گفته حافظ شيرازي

بيچ رحمي نه برادر به برادر دارد بيچ شفقت نه پدر را به پسر مي بينم
دختران را همه جنگ است و جد بامادر پسران را همه بدخواه پدر مي بينم
اسپ تازي شده مخرج به زير پالان طوق زرين همه در گردن غرمي بينم
ما همه دست به گريبان ايم و هجوم كفر در بالايمان فواره دارد، لذا
مناسب نبود كه دين وضع راجع به يك مسلك اخلاقي قلم برداشته شود، ليكن مسلك تا
مسلك فرق دارد - ع گر فرق مراتب نه كني زندگي

چونكه مسلك سه طلاق يك مسلك ايست كه از قرآن مقدس واحاديث
نبوي صراحتاً ثابت است، و جمهور صحابه و تابعين بران اجماع نموده اند، اگر اختلاف
پيدا شد بعد از پنجاه سال هجري پيدا شد. و نيز كسالت درين مسلك مفضلي
ميگردد به ارتكاب يك گناه فاحشه و بسيار قبيح كه زنا باشد. پس
از روي حديث نبوي كه "الدين النصيحة" خواستم كه فرض خود را ادا نموده پرده
خفا را از اين مسلك بردارم -

اختلاف این نوادر پرستان و منکرین تقلید غیر خود با تنها در مسئله سه طلاق نیست بلکه چندین مسئله دیگر هست که از جمهور امت مسلمه در آن اختلاف دارند، شاید از لفظ "جمهور" موی های شانه شان بر خیزد که جمهور چرا گفت؟ لیکن اگر جلد نهم فتح الباری را مطالعه کنی دانی که واقع در مسئله سه طلاق مثل اهل تشیع از جمهور اختلاف دارند و در بقیه مسائل نیز از جمهور مخالف اند و زیر شماره مقلدین خصوصاً حنفی ها در دنیا نود و نه درصد وجود داشته و دارند و این ها قبل از دوازدهم صد هجری در عالم مجردات بودند و بعد از آن هم یک درصد در دنیا وجود ندارند. و گاه عیب خود را به جامه سلفیت می پوشانند که ما عقیده سلفی داریم. آیا حضرت عمر از خلف بود که اجماعیات عصر آن را قبول ندارند؟ و حضرت عثمان رضی الله عنه بود که اذان اول جمعه را از بدعات آن می شمارند؟ مخالفت حافظ ابن تیمیّه رحمه الله علیه را جرم عظیم می دانند و مخالفت حضرت عمر را در تکیه بر جنازه و حد شرب خمر و رکعات تراویح و طلاق ثلاثه و مسئله اکسال عین اتباع و احیای سنت می شمارند، شاید سلف که اینها خود را به آن نسبت می کنند همان باشد که در قرآن کریم وارد است **فَجَعَلْنَاهُمْ سُلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ** اکنون آن مسائلی را عرض می کنیم که ایشان از ضروریات و اساسیات اسلام قرار داده با تمام جهان اسلام اختلاف دارند :-

- ۱ - سه طلاق را یک جا، یک طلاق شمرده
- ۲ - از مکه مکرمه تا منی اگر که مسافر نباشد قصر خواندن
- ۳ - مسح کردن را در وضو بدعت شمرده
- ۴ - مسح را به هر قسم جورب که باشد جائز دانستن
- ۵ - آمین بالجهر را از ضروریات نماز پنداشتن
- ۶ - در عقیب امام سوره فاتحه را خواندن
- ۷ - قبل از رکوع و بعد از رکوع دست ها را بالا کردن

- ۸- در حالت قیام دست راست را بالای بازوی چپ نهادن -
- ۹- نیز دست با را بالای سینه بستن
- ۱۰- در میان هر دو پا بقدر یک گز فاصله گذاشتن
- ۱۱- نماز سر برهنه خواندن را خیر پنداشتن
- ۱۲- بلا ضرورت سنن رواتب را نه خواندن -
- ۱۳- مدت سفر را سه میل شمرده در سفر کم از کم سه میل باشد روزه نه گرفتن و نماز را قصر خواندن
- ۱۴- در نماز جنازه پنج تکبیر گفتن و سوره فاتحه را به آواز بلند خواندن
- ۱۵- تکبیرات عیدین را زائد از شش گفتن -
- ۱۶- تہجد را از اربع تا نام کرده هشت رکعت تراویح خواندن
- ۱۷- حد شراب نوشی را بجای هشتاد چهل دره قرار دادن
- ۱۸- وتر را فقط یک رکعت خواندن
- ۱۹- در صورت اکسال غسل نه کردن
- ۲۰- اذان اول جمعه را بدعت شمردن
- ۲۱- تقلید را شرک دانستن

این بود چند مسائل که نزد ایشان مخالفت کننده این مسائل از اسلام خارج میشود (العیاذ باللہ) در دیگر بسیار مسائل حرام و حلال و مسائل عقائد نیز اختلاف دارند که این رساله کوچک اندراج آنها ایجاب نمی کند - کسی می تواند گفت که درین مسائل اینها تنها نیستند بلکه دیگر آئمہ هم همراه ایشان است چنانچه در مسئلہ رفع یدین و فاتحہ خلف الامام و آئین بلہر و وضع ید تحت الشتره یا فوق الشتره و تکبیرات عیدین و تکبیرات جنازه و امثال اینها پس آنها را چرا چیزی نمی گوئید ؟

جواب این است کہ بلی دیگر آئمہ نیز درین مسائل اختلاف دارند لیکن

در طول چهارده صد سال آنها مخالفین خود را هیچگونه تکفیر و تشریک و تبذیر
 نه کردند بلکه به یکدیگر احترام می داشتند و از عقیب یک دیگر نماز میخواندند
 و بخلاف یک دیگر فتویٰ نشر نمی کردند، سب و غیبت یک دیگر را حرام
 می شمردند - ولی بد بخانه غیر مقلدین عصر ما که از تقلید امام بخاری و حافظ
 ابن تیمیه و حافظ ابن قیم یک سرسوی تجاوز می کنند غیر از خود و مقلدین
 خود دیگر تمام امت مسلمه را به داغ کفر و شرک و بدعب معیوب می سازند
 گویا نزد این با ضروریات دین فقط آئین جهری و رفع یدین و فاتحه خلف
 الامام است و بس - اگر چه اسلاف ما از حضرت شیخ الهذ رحمه الله
 گرفته تا شیخ القرآن مولانا غلام الله خان و علامه بنوری رحمهما الله هر یک
 در عصر خود مسئولیت خود را ادا کرده مذہب این ابناء وقت را بمردم واضح نمودند و شکوک
 و شبهات ایشان را ازاله کردند و نگذاشتند که امت مسلمه باره باره
 شود - منہاج صاف اسلام را که جمہور مسلمانان به آن روان اند ہمیشہ
 از گرد و غبار این جماعت پاک داشته اند باز ہم این غیر مقلدین بمرد زمان
 و تبدل افکار و غلبه اہوائ مسئلہ طلاق ثلاثہ را بخلاف جمہور امت
 مورد فتوا قرار دادند و خواستند کہ مسلمانان ناواقف را تاحیات در
 گناہ ملوث دارند، فتوای شان ہمین است کہ طلاق یک جا واقع نمیشود
 پس حاجت بہ حلالت نیست نیز در حالت حیض طلاق واقع نمی شود، پس
 کسیکہ در حالت حیض طلاق داده باشد آن زن خود را بلا نکاح یا تحلیل
 دوبارہ معطل کردن می تواند - مثل بعض آخوند بای جاہل وطن ما کہ فتویٰ
 داده اند کہ طلاق در حالت غضب واقع نمی شود - سبحان الله! چقدر
 جاہل اند کہ آیا کسی در حالت خوشی و خندہ زن خود را طلاق میدہد؟ بلی
 شاید خود شان تجربہ کردہ باشند -

نظر بہ ہمین اوضاع و خیمہ شیخی المکرم الفقیہ والمحدث الخیر حضرت مولانا

مفتی ولی حسن (متّعنا اللہ بطول حیاتہ المبارکۃ) شیخ الحدیث و رئیس دارالافتاء
جامعہ علوم اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن درپیرامون طلاق ثلاثہ یک
مقالہ بسیار مدلل و محققانہ سپرد قلم فرمودہ - پس از نگاہ اہمیت
مسئلہ و جامعیت آن مقالہ بہ خود لازم دیدم کہ آنرا بزبان درسی
ترجمہ نمودہ در محفل تشنہ گانِ علم تقدیم نمایم - و نیز برادران سگّان
جبال و دور از علم مان را از شکار صیادان چالاک خبردار سازم
واللہ تعالیٰ اسأل ان يجعلہا ذریعۃ لہدایتہم
فی الدنیا و لنجاتی فی الآخرۃ
آمین

محمد انور بدخشانی (وردوجی)

۱۹/۴/۱۴۰۶ھ

۱۲/۱۰/۱۳۶۴ ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صورت طلاق سه گانه یک جا یا جدا جدا

یک صورت سه طلاق این است که شوهر در یک مجلس یا در چند مجلس سه مرتبه لفظ "طلاق" را استعمال کند. چنانچه گوید من فلانی را سه طلاق دادم یا گوید که فلانی یک طلاق دو طلاق سه طلاق، حاصل آن که در یک مجلس سه طلاق را یکجا ذکر کند و یا در چند مجلس سه طلاق بدهد، و خواه این سه طلاق در حالت پاکی باشد یا در حالت حیض، در این مسئله جمهور صحابه و تابعین و جمهور ائمه (علی الخصوص) امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد رحمهم الله تمام اتفاق دارند که طلاق واقع می شود وزن از نکاح شوهر خود بیرون میشود حتی که در میان زوجین حرمت غلیظه قائم می شود. نزد بعضی ائمه سه طلاق را در یک طهر جمع نمودن گناه نیست و سه طلاق یکجا واقع می شود. چنانچه مذہب امام شافعی همین است، اما نزد امام ابوحنیفه و امام مالک و امام احمد بن حنبل رحمهم الله

جمع نمودن سه طلاق در یک طهر و یا در یک مجلس مکروه است
 اگر چه نزد اینها نیز سه طلاق یک جا واقع می شود -
 بلی اگر در سه طهر سه طلاق را تکمیل کند، به این طور که
 در یک طهر یک طلاق دهد، نزد امام ابوحنیفه هیچ کراهت
 ندارد - لیکن نزد امام مالک و امام احمد این طرز نیز مکروه
 است ، چونکه طریقه طلاق دادن نزد این دو بزرگ این است
 که لفظ طلاق را تا حد الامکان کم استعمال کرده شود - پس
 باید که در حالت طهر یک طلاق داده گذاشته شود تا که عدت
 بگذرد، و طلاق بائن واقع شود - خلاصه این که نزد این دو امام
 در طلاق مسنون تعیین وقت و عدد ضروری است - اما
 نزد امام ابوحنیفه در طلاق مسنون تعیین وقت لازم است
 که در حالت طهر باشد و در حالت حیض نباشد ، اما تعیین
 عدد را در طلاق مسنون هیچ دخل نیست ، حتی که اگر سه طلاق
 بدهد در سه طهر این هم درست و یک طریقه مسنون است -
 لذا بلا کراهت سه طلاق واقع می شود - (باید دانست که) باتفاق
 ائمه سه طلاق را به هر شکلی که داده شود هر سه یک جا واقع
 می شود و حرمت غلیظه در میان زوجین به وقوع می آید
 (که غیر از حلاله دیگر راهی باقی نه می ماند) این مسئله را
 انشاء الله (به ادله اربعه) کتاب و سنت و اجماع و قیاس
 ثابت می کنیم -

ثبوت وقوع طلاق یکبار در یک مجلس از کتاب الله
 فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ (البقرة)
 بعد از طلاق دوم اگر شوهر آن زن را بار سوم نیز طلاق داد
 پس حلال نیست آن مطلقه ثلاثه برای شوهر خود تا آنکه نکاح
 (و محبت) نکند با شوهر دیگر.

درین آیت مبارکه قبلاً دو طلاق مختلف را ذکر کرده شد،
 و باز هدایت داده شد که بعد از طلاق سوم حلال بودن زن
 به شوهر اول خود بکلی ختم می شود. پس تا که بعد از گذشتن
 عدت با شخص دیگر نکاح نکند و آن شخص با او همبستری
 نکند و در صورت طلاق دادن یا وفات شخص دوم عدت آن
 زن نگذرد برای شوهر اول نکاح آن به هیچ صورت درست
 نیست.

(باید فهمید که) آیت مبارکه راجع به طلاق سوم مطلق
 است (یعنی) عام است که طلاق سوم در مجلس دو طلاق
 اول داده شود و یا در مجلس دیگر، به هر صورت زن به شوهر
 خود حرام می گردد. پس ثابت کردن طلاق ثلاثه در مجالس
 مختلف ازین آیت کریمه دلیل جهالت است به مفهوم قرآن مقدس.
 (چنانچه) مفسر بزرگ امام ابی عبد الله محمد بن احمد الانصاری
 القربطی در تفسیر خود "الجامع لاحکام القرآن" ج ۳ ص ۱۷۱
 (در تفسیر این آیت) مینویسد :-

فالثالثة مذكورة في صلة
 هذا الخطاب مفيدة للبينونة
 الموجبة للتحريم الابعاد زوج،
 فوجب حمل قوله تعالى "أَوْتَسِرُّهُ"
 بِإِحْسَانٍ" على فائدة مجددة
 وهو وقوع البينونة بالثنتين
 عند انقضاء العدة وعلى
 ان المقصود من الآية بيان
 عدد الطلاق الموجب للتحريم
 ونسخ ما كان جائزاً في
 إيقاع الطلاق بلا عدد
 محصور، فلو كان قوله "أَوْتَسِرُّهُ"
 بِإِحْسَانٍ" وهو الثالثة لما أبان
 عن القصد في إيقاع التحريم
 بالثلاث؛ اذ لو اقتصر عليه
 لما دل على وقوع البينونة
 المحرمة لها إلا بعد خروج،
 وإنما علم التحريم
 بقوله تعالى :
 "فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ
 بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ"

طلاق سوم که در ذیل آیت کریمه ذکر
 شده است ایجاب می کند طلاق بائن
 را که باعث حرمت ابدی است، مگر
 اینکه بعد از شوهر دیگر (آن ختم می شود)
 لذا محمول نمودن این آیت کریمه "أَوْ
 تَسِرُّهُ بِإِحْسَانٍ" بر فائده جدیده ضروری
 است - فائده این است که بعد از
 گذشتن عدت دو طلاق بائن واقع
 می شود، و این که غرض از این آیت
 بیان نمودن عدد طلاقی است که موجب
 حرمت غلیظه می گردد و نیز بیان کردن
 منسوخیت جواز طلاق بی شمار است که
 قبلاً رایج بود، پس اگر مراد از "أَوْتَسِرُّهُ"
 بِإِحْسَانٍ "طلاق سوم باشد این
 معلوم نمی شود که طلاق ثلاثه موجب
 حرمت است، زیرا اگر باین آیت
 "أَوْتَسِرُّهُ بِإِحْسَانٍ" اکتفا کرده می شد
 ازین آن طلاق بائن که موجب حرمت
 غلیظه است (مگر بعد از زوج ثانی)
 معلوم نمی شد بلکه این حرمت صرف
 از آیت فَإِنْ طَلَّقَهَا معلوم میشود

فوجب ان لا يكون معنى قوله "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" الثالثة ولو كان قوله "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" بمعنى الثالثة كان قوله عقيب ذلك "فَإِنْ طَلَّقَهَا" الرابعة لان الفاء للتعقيب وقد اقتضى طلاقاً مستقبلاً بعد ما تقدم ذكره فثبت بذلك ان قوله تعالى "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" بدون رجوع گذاشته شود تا که عدت آن هو تر کها حتی تنقضی عدتها بگذرد.

پس لازم است که از آیت "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" طلاق سوم مراد گرفته نشود ورنه باید مراد از "فَإِنْ طَلَّقَهَا" طلاق چهارم گرفته شود، چونکه فاء برای تعقیب می آید لذا ایجاب می کند یک طلاق آئینده را که بعد از طلاق سابق باشد، پس ازین معلوم شد که مفهوم "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" این است که بعد از دو طلاق زن را بدون رجوع گذاشته شود تا که عدت آن بگذرد.

آنچه علامه قرطبی در ذیل این آیت کریمه گفته است، بسیار غنیق و مطابق واقعی است، حاصل آن اینکه آیت کریمه حرمت را بیان می کند که بعد از سه طلاق پیدامی شود، (آن حرمت بطوری است) که تا زن با کسی دیگر نکاح کرده هم بستری نکند به شوهر اول خود حلال نمی گردد یعنی پیش از سه طلاق راه حلال بودن به شوهر اول باقی است لیکن بعد از سه طلاق حرمت (مغلظه) جای آن را می گیرد (که بدون حلاله تمام راه ها مسدود میگردد) کسانی که "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" را به طلاق سوم محمول کرده اند علامه قرطبی به آنها انتقاد شدید نموده آنها را رد کرده است.

و راجع به "اَوْتَرِیحْ بِاِحْسَانٍ" گفته است که ازین آیت طلاق
 مراد گرفته شود که عدت بگذرد و در میان آن رجوع نکند
 تا که طلاق بائن واقع شده نکاح از بین برود.
 و اگر از این آیت "اَوْتَرِیحْ بِاِحْسَانٍ" طلاق سوم مراد گرفته
 شود پس باید که از آیت "فَاِنْ طَلَّقَهَا" طلاق چهارم
 مراد باشد، چونکه در اول این فای تعقیب است و
 مفهوم فای تعقیب این است که بعد از طلاق مذکور
 یک طلاق دیگر می آید - و دیگر اینکه غرض از آیت کریمه
 "فَاِنْ طَلَّقَهَا" سلب نظام جاهلیت و بیان نظام طلاق
 اسلامی است، چون قبلاً ذکر شد که در دور جاهلیت طلاق
 را کدام عدد مخصوص نبود، بلکه زوج طلاق بی حساب می داد و
 باز رجوع می کرد - آیت کریمه واضح ساخت که تا دو طلاق شوهر
 رجوع کرد می تواند، اما بعد از طلاق سوم رجوع دیگر صورت
 ندارد، چونکه بعد از سه طلاق حرمت مغالطه آید، پس رجوع
 ممکن نیست - کسانی که از دادن سه طلاق در یک مجلس و یا
 در مجالس متعدد انکاری کنند (ومی گویند که سه طلاق یکجا
 واقع نمی شود) حجت شان این است که خدا بندگان خود را به یک
 طرز خاص از طلاق حکم داده است که آن طریق خاص این است :-
 الف - در طهر طلاق داده شود -
 ب - در یک طهر فقط یک طلاق داده شود -
 ج - از یک طلاق زیاده داده نشود -

لذا اگر کسی بخلاف حکم خداوندی اقدام می کند که در حالت حیض طلاق می دهد یا در یک طهر از یک طلاق زیاده می دهد آن طلاق واقع نمی شود، زیرا که بخلاف حکم شارع عمل کرده است، چنانچه شخصی کسی دیگر را وکیل مقرر کند که زن او را طلاق جائز بدهد، وکیل بخلاف حکم مؤکل خود طلاق حرام بدهد معتبر نیست، زیرا که بخلاف اذن مؤکل است پس نه حق مؤکل تمام نمی شود - بعض مردمان این اعتراض را به بسیار زور و شور تقدیم کرده اند، لیکن اگر به نظر عمیق دیده شود غیر از یک مغالطه دیگر چیزی نیست -

امام ابو جعفر طحطاوی (در شرح معانی الآثار) این اعتراض را بسیار جواب مسکت و محکم داده است که می گوید :-

”این حکم خداوندی مانند وکالت با نباید فهمید، چون کلام هر چه می کنند برای مؤکلین خود می کنند پس آنها واقع می شود، لذا اگر طبق امر مؤکل های خود کار کنند نافذ شمرده می شود ورنه نه، لیکن بندگان در طلاق برای خود تصرف می کنند نه برای خداوند برای کسی دیگر، پس ازواج نه نائب خدا اند و نه نائب کسی دیگر پس معلوم شد که این قیاس غلط است“ (ج ۳ ص ۵۵ طبع مصر)

**خلاف شرع بودن چیزی مستلزم نمی شود
عدم ترتب حکم آن را**

۱ - ما می بینیم بعض اعمال هست که آن را خدای متعال

منع نموده به لفظ "منکر" و "زور" خوانده است (باز هم حکم آن مرتب می شود) مانند "ظهار" که در قرآن مقدس آن را صراحتاً ناجائز و حرام قرار داده شده لیکن با آن هم اگر کسی زن خود را ظهار کند (گوید که تو به من مثل ظهار و پشت مادرستی و امثال این) حکم شرعی بر آن مرتب می شود که قبل از ادای کفاره به زن خود قربت کردن نمی تواند، چونکه برایش ترا ادای کفاره حرام می گردد، همچنان اگر در یک مجلس سه طلاق داده شود یا در حالت حیض طلاق داده شود، اگر چه این منکر و ممنوع است لیکن باز هم ضرور بالضرور طلاق واقع می شود -

۲ - حدیث حضرت عبداللہ بن عمرؓ در بخاری و مسلم و دیگر تمام کتب حدیث مشہور است که مذکور زن خود را در حالت حیض طلاق داد و بعداً این واقعه طلاق را به پدر بزرگوار خود حضرت عمرؓ ذکر کرد، حضرت عمرؓ رفته در خدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این واقعه را عرض کرد جناب نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که برو پس خود را بگو که زن خود را رجوع کند و اگر طلاق دادن می خواسته باشد در حالت طهر طلاق بدید -

اکنون خود شما فکر کنید که طلاق دادن در حالت حیض شرعاً ممنوع و حرام است باز هم پیغمبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم حکم کردند که طلاق واقع شده است ولی باید رجوع کند -

آنان که از وقوع طلاق در حالت حیض منکر اند می گویند که در واقعه عبداللہ بن عمرؓ طلاق واقع نشده بود (لذا استدلال به آن درست نیست) لیکن (این خیال بالکل غلط است) زیرا در صحیحین

و دیگر کتب حدیث بسیار الفاظ و عبارات واضح موجود است که دلائل می کند بر وقوع طلاق، نیز حکم نمودن به رجوع در تمام کتب حدیث بوضاحت کامل موجود است، این یک امر ظاهر است که مفهوم رجوع (در بحث طلاق) همان رجوع هست که بعد از طلاق باشد و نه ذکر رجوع لغوی بی معنی می گردد.

در صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۴۴ از طریق زهری از عبد الله بن عمر

این الفاظ منقول است :-

فَرَّاجَعْتُهَا وَحُسِبَتْ لَهَا التَّطْلِيقُ الَّتِي طَلَّقْتُهَا
پس من رجوع کردم زن خود را (زیرا اعتبار و شمار کرده شد همان طلاق را که من داده بودم) (در حالت حیض)

روایات که دلائل می کند بر اعتبار کردن طلاق حالت حیض (از ابن عمر در صحیحین بدگر اسلوبی که کرده شده است - چنانچه در صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۴۴ یونس بن جبیر می گوید که من شنیدم از عبد الله بن عمر رضی الله عنه که می گفت : من طلاق دادم زن خود را در حالت حیض، حضرت عمر رضی الله عنه (پدرم) رفته واقعه را بخد مت رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پدرم را ارشاد فرمود که پست را حکم کن که دوباره رجوع کند، بعد از پاک شدن اگر می خواسته باشد در حالت طهر طلاق بدهد.

یونس بن جبیر می گوید من از ابن عمر رضی الله عنه پرسیدم که آن طلاق (حالت حیض) شمار کرده می شود یا نه ؟ ابن عمر رضی الله عنه جواب داد که از شمار کردن آن طلاق چه چیز مانع است ؟ اگر کسی عاجز گردد

از رجوع کردن و کار حماقت را انجام بدهد آیا احکام شرع را معطل کرده می شود ؟ لفظ حدیث مبارک این است :-

قال قلت لابن عمر یونس بن جبیر می گوید که از
افتحسب بها؟ فقال ابن عمر پرسیدم که آیا آن طلاق
ما یمنعه از ایتان شمرده می شود ؟ گفت چه مانع است
عجز او استحقاق که اعتبار کرده نشود، خودت بگو که
(ج ۱ ص ۴۷)

احکام شرع را بواسطه آن معطل کرده می شود ؟

غیرمقلدین و منکرین حدیث می گویند که در یک مجلس سه طلاق دادن و نیز در یک جلسه سه طلاق را ادا کردن حرام است زیرا طریقه مشروع طلاق در قرآن مقدس این است که در یک طهر یک طلاق داده شود یا دو طلاق ، اما طلاق را یک جا دادن شرعاً ناجائز است -

چونکه نزد غیرمقلدین و منکرین حدیث جمع نمودن سه طلاق یکجا ممنوع و حرام است لذا سه طلاق واقع نمی شود اما نزد ائمه دیگر سه طلاق لازماً واقع می شود اگر چه در یک مجلس داده شود -

این مغالطه غیرمقلدین و منکرین حدیث را (چنانچه در سابق ذکر شد) امام طحاوی در "شرح معانی الآثار" به این طور جواب داده است که ظهار را در قرآن مقدس بلفظ "مَنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زَوْراً" خوانده شده است یعنی حرام قرار داده شده است لیکن باز نم

به آن حکم شرعی را مرتب نموده کفاره را لازم قرار داده شده است، اگر چه دلیل علامه طحاوی بسیار ظاهر و واضح و مسکت خصم است مگر باز هم اینها به فساد خود محکم بوده همان مغالطه را مکرراً ذکر می کنند.

جواب یک اعتراض : بلی کسی می تواند گفت که ازین آیت قرآن مقدس که *فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ* (زنان را طلاق بدهید در وقت عدت شان) معلوم می شود که در طلاق این ضروری است که در طهر داده شود که در آن جماع نباشد تا که بحکم قرآنی عمل شود (پس هر چه که خلاف این حکم قرآنی باشد طلاق شمرده نمی شود، لذا طلاق در حالت حیض غیر معتبر است که واقع نمی شود) - جواب این است که بلی طلاق در طهری باید بود که در آن جماع نباشد تا که بحکم قرآنی عمل شود، لکن اگر کسی از حکم قرآن مقدس خلاف ورزی نموده در حالت حیض طلاق دهد یا از یک طلاق زیاده دهد اگر چه آن شخص از ترک عمل بالقرآن مجرم و گناهگار شمرده می شود لیکن طلاق لازماً واقع می شود، نه اینکه طلاق واقع نمی شود تا که او را خود مختار گذاشته شود و هر گاه نخواهد بطور ناجائز طلاق بدهد و طلاق او را غیر موثر قرار داده شود، این معنوی بالکل غلط بلکه همراهی شریعت مقدسه یک تمساق و مسخره است -

(مکرراً یاد می دهیم که) حضرت عبداللہ بن عمرؓ زوجہ خود را در حالت حیض طلاق داد هر گاه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را این قضیہ معلوم شد بسیار ناراض شدند، چونکہ موصوف بخلاف طرز نسبی

طلاق داده بود لذا عبداللہ بن عمرؓ را حکم کردند بر جوع نمودن، این باکل ظاہر است کہ بدون وقوع طلاق بر جوع حکم نمیکردند ازین معلوم شد کہ طلاق ناپسندیده (و خلاف شرع را) نیز طلاق شمرده می شود۔ امام طحاوی این بحث را بہ بسیار بوضاحت کامل بیان کرده است۔

ثبوت وقوع طلاق ثلاثہ یک جا از حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم

بعد از قرآن مقدس ما کہ حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم را مطالعه میکنیم از ان نیز معلوم میشود کہ طلاق در یک کلمہ یعنی یکجا واقع می شود۔ (چنانچہ) امام بخاری در کتاب خود "الجامع للصحیح" در زیر این عنوان "باب من اجاز الطلاق الثلاث" بعد از ذکر واقعہ لعان عویمر عجلانی این الفاظ حدیث را روایت کرده است :-

قال عویمر کذبت علیہا یا رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وسلم) ان امسکتها فطلقها ثلاثاً قبل ان یأمرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم، عویمر عجلانی در خدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عرض کرد کہ ای رسول خدا اگر من این (زن خود) را دوبارہ معطل کنم گویا کہ من دروغ گفتم بشم، بعد اقبل از امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (در همان مجلس) زن خود را طلاق داد۔ قال ابن شہاب فکانت تلک سنۃ المتلاعنین (ج ۲ ط ۹) ابن زہری می گوید کہ همین است طریقہ در میان زن و شوهر لعان کننده۔

(شما خودتان قضاوت کنید کہ) عویمر عجلانی در حضور نبی علیہ الصلاۃ والسلام زن خود را سه طلاق می دهد و آنحضرت علیہ السلام

اعتراض نمی کند که چرا در یک کلمه و در یک مجلس زن خود را سه طلاق دادی؟ اگر جمع نمودن سه طلاق در یک جا منکر می بود لازماً رسول الله صلی الله علیه و سلم آن صحابی را منع می کرد. (پس ما را کجا میسر که سه طلاق را یکی ممنوع قرار داده مردم را در حرام مبتلا کنیم؟) در اینجا کسی میتواند گفت که وقتی که لعان شد پس طلاق را چه ضرورت است؟ بلکه طلاق بی فائده است

جواب این است که ابن شهاب زهری در حقیقت همین سوال را جواب داده است که بعد از همان طلاق در میان زوجین تفریق واقع شد. (زیرا) صرف به لعان تفریق واقع نمی شود بلکه برای انقطاع زوجیت تفریق قاضی یا طلاق دادن شوهر لازمی است.

امام بخاری در همان باب فوق الذکر روایتی که درباره زن رفاعه قرظی مشهور است آنرا نیز آورده است، روایت این است :-

قالت يا رسول الله (صلى الله عليه) " زن رفاعه گفت رفاعه مرا طلاق وسلم ان رفاعه طلقني فبیت داده است ولی طلاق مستوته داده طلاق واقعی نکحت بعداً است ومن بعداً همراه عبدالرحمن بن زبیر عبد الرحمن بن الزبیر (ج ۲ ص ۹۱) نکاح کردم."

حافظ ابن حجر عسقلانی لفظ "فبیت طلاق" را تشریح نموده می گوید :-

وشاهد الترجمة منه قولها فبیت طلاق فانه ظاهر فی ترجمه الباب قول همان زن است گواه و مناسبت این حدیث با

سه طلاق بته دو احتمال دارد یکی بائن خفیه دوم بائن مغلظه

انه قال لها انت طالق البتة، ومحمّل ان يكون المراد انه طلقها طلاقاً حصل به قطع عصمتها منه وهو اعمّ من ان طلقها ثلاثاً مجموعاً او متفرقة و يؤيد الثاني انه سيأتى في "كتاب الادب" من وجه آخر انها قالت طلقنى آخر ثلاث تطليقات و هذا يرجح بان المراد بالترجمة بيان من أجاز الطلاق الثلاث -

(فتح الباری ج ۹ ص ۳)

۳ - عن عائشة ان رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت فطلق فسئل النبي صلى الله عليه وسلم أتحل للأول؟ قال لا، حتى يذوق عسيلتها كما ذاق الاول - ج ۲ ص ۴

که "فبت طلاق" یعنی مرا طلاق باین داده است، چون ظاهر کلامش این است که او را گفته است که "انت طالق البتة" و احتمال نیز دارد که مرادش این باشد که زوج او را طلاق داده است که معصومیتش از طرف آن زوج منقطع شده است و این عام است که سه طلاق مجموعاً باشد یا جدا تا نیز احتمال دوم ازین جا ثابت میشود که در کتاب الادب عنقریب خواهد آمد که آن زن گفت شوهرم مرا سه طلاق داده است، ازین احتمال راجح این معلوم می شود که غرض از ترجمه ابراز نظر کسی است که سه طلاق را جایز قرار میدهد از حضرت عائشه روایت است که یک شخص از خود را سه طلاق داد، آن زن با دیگر کس ازدواج کرد آن هم وی را طلاق داد، از نبی صلی الله علیه و سلم پرسیده شد که آن زن به شوهر اولش حلال است؟ فرمودند که نی، تا که شوهر دوم از شهید آن نه چشم چنان که شوهر اول چشمیده بود - (یعنی تا هم بستری نه کنند)

امام بخاری این سه احادیث را دلیل برین آورده است
که سه طلاق یک جا واقع می شود

بعضی مردم راجع به این حدیث اعتراض کرده اند که این حدیث
(عائشه) هم درباره زن رفاعه قرظی است (که ام دلیل دیگر نیست)
لیکن این اعتراض ایشان غلط است (چنانچه) حافظ ابن حجر میفرماید

فالواضح من سیاقه انها واضح از سوتی این حدیث این است
قصه اخری وان کلام من که این واقعه دیگر است، اگر چه هر یکی
رفاعة القرظی و رفاعة النضری وقع له مع زوجة له طلاق فتزوج کلأمنهما
عبد الرحمن بن الزبیر فطلعتها قبل ان یمسها
فالحکم فی قصتهما متحد در هر دو واقعه یکی است اگر چه اشخاص
مختلف بود پس به این بیان غلطی
مع تغایر الاشخاص وبهذا آسان معلوم شد که این دو حدیث را
یتبین خطأ من وحدیثیها راجع به یک واقعه فهمیده اند بجهان
ظناً منه ان رفاعة بن سموأل هو رفاعة بن
سموأل هو رفاعة بن بن وهب یکی است -

وهب ج ۹ ص ۳۸۴

احادیث که غیر مقلدین و منکرین حدیث بران استدلال میکنند

درین مقام سه حدیث است که غیر مقلدین و منکرین حدیث بران

استدلال می کنند، غیر مقلدین در استدلال خود حق بجانب اند که اینها خود را غیر مقلد می گویند و به مردم این را اظهار می دارند که اینها معتقد کسی نیستند، حالانکه در حقیقت (اینها نیز مقلدانند زیرا کسی را از تقلید چاره نیست، البته فرق این است که ما) گروه مقلدین) ائمه اربعه امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد بن حنبل رحمهم الله را تقلید می کنیم، آن هم وقتی که در نصوص متعارضه از خود چیزی فیصله گردان نتوانیم. پس بنابرین حسن ظن ایشان در علم و فضل و زهد و تقوی و قوه اجتهاد و در مرتبه قرب الی الله از ما فائق و بالاتر اند، نیز علوم صحابه کرام رضی الله عنهم را در مسائل اجتهادی خود منعکس نموده قلوب خود را بارنگ آنها متور کرده بودند لذا از ان با تقلید می کنیم.

اما حضرات غیر مقلدین در حقیقت مقلد احوار و خواهشات خود اند که هر جای که قول مطابق احوارشان را بیابند فوراً آنرا میستند و معتقد خود قرار می دهند، با آن هم خود را غیر مقلد معرفی می نمایند. (چنانچه) در مسائل اختلافی خود را بکلی پیرو و مقلد امام بخاری ظاهر می کنند و مفکوره آن البعینه مفکوره خود قرار می دهند.

لیکن در مسئله طلاق ثلاثه یک جا که امام بخاری با دیگر جمهور امت متفق است و از عقیده جمهور اهل سنت یک سر مو شجاذنه کرده است حتی که در "صحیح" خود "باب من اجاز الطلاق الثلاث" را عنوان قرار داده مفکوره و نظریه جمهور مسلمانان را تصدیق و تأیید نموده همان رای را ابراز داشته است که مذهب جمهور صحابه و تابعین است. این چالاکان

در مسد طلاق ثلاثه فوراً رخ به جانب حافظ ابن تیمیه و حافظ ابن قیم کردند و خود را مقلد آن دو بزرگ ظاهر نمودند و به همان احادیث که آنها استدلال کرده بودند این ها نیز آنرا مستدل و مستند خود گردانیدند -

چنانچه از دارالافتاء غیر مقلدین راجع به سه طلاق هر فتوای که صادر می شود همان احادیث مستدل آن دو بزرگ تحریر میشود - لیکن روش منکرین حدیث عجیب و غریب است که با وجود انکار حدیث باز از آن روایات استدلال می کنند، حالانکه اینها احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را بکلی مصدر احکام شرع تسلیم ندارند - چونکه نزد آنها مجموعه احادیث نبوی یک سیسته عجی است و بس بلکه در مقابل سنت پیغمبر اسلام تحقیقات و مفکوره مصنفین اروپا را اهمیت میدهند - لذا کجای که ضرورت شود احکام و قوانین اسلام را از تصنیفات ملحدین و دشمنان دین اخذ می کنند و می کوشند که در صورت نظریه آنها اصول اسلام را درک کنند حاصل آنکه موافقه اعداء اسلام را سعادت خود تصور می کنند - با این فهم اگر چیزی حدیث طبق مطلبشان بدست آید راجع به آن ضرورت بحث و تحقیق را آغاز می کنند تا که شکل اعتراض جذب به بغض خود را کم کنند - علی الخصوص آن احادیث که سلف امت در آن بحث نموده از آن احکام استنباط کرده باشند، لازماً آن احادیث را مورد بحث و تحقیق خود قرار میدهند تا مردم را فریب بدهند که این ها نیز راجع به احادیث نبوی حق بحث و استدلال را دارند، حالانکه این باطل خدع است

وقتیکه احادیث را مصدر احکام شرع قرار نه میدهند باز چطور سعی لاحاصل نموده از آن استدلال می کنند!
 اکنون آن احادیث را که انتظار داشتید بشنوید. درین باره یک حدیث از "صحیح مسلم" نقل می کنیم که آن به سه طرق مذکور است و یک حدیث از مسند احمد.

روایات صحیح مسلم

۱ - عن ابن طاؤس ابن طاؤس از پدر خود واد از
 عن ابیه عن ابن عباس قال ابن عباس روایت می کنند که
 كان الطلاق علی عهد ابن عباس گفت که در عهد رسول الله
 رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الله علیه وسلم و عهد ابوبکر و دو
 و ابی بکر و سنتین من خلافة سال خلافت عمر سه طلاق یک
 عمر طلاق الثلاث واحدة شمرده می شد، حضرت عمر گفت
 فقال عمر بن الخطاب ان در معامله که بمردم صبر و سکون ضروری
 الناس قد استعجلوا فی امر بود از عجلت کار می گیرند اگر سه طلاق
 كانت لهم اناة فلو امضیناه را برای شان نافذ کنم چقدر خوب
 علیهم فامضاه علیهم - خواهد بود، چنانچه بالاخر سه طلاق را
 (صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۷۴) نافذ کرد -

۲ - قال ابن جریر اخبرنی روایت دیگر ابن طاؤس از پدرش
 ابن طاؤس عن ابیه ان از ابوصهباء این است که ابوصهباء
 ابا الصهباء قال لابن عباس التعلیم ابن عباس را گفت آیا شما میدانید

انما كانت الثلاث
تجعل واحدة على عهد
النبي صلى الله عليه وسلم
وابن بكر وثلاثاً من اماره
عمر ؟ فقال ابن عباس
نعم (مسلم ج ۱ ص ۴۷)

۳ - عن طاؤس
ان ابا الصهباء قال لابن
عباس هات من هناتك
الم يكن الطلاق الثلاث
على عهد رسول الله صلى الله
عليه وسلم وابن بكر واحدة ؟
فقال قد كان ذلك فلما كان
في عهد عمر تتابع الناس
في الطلاق فاجاز عليهم
(صحيح مسلم ج ۱ ص ۴۷)

از طاؤس روایت است که ابو صهباء
ابن عباس را گفت پیش کن
همان سخن های عجیب و غریب (وقابل
اعتراض خود) را، آیا در عصر رسول الله
صلی الله علیه وسلم و عصر ابوبکر سه طلاق
رایک شمرده نمی شد؟ وی گفت بلی
، همچنین بود، لیکن در خلافت عمر چون
مردم پی در پی طلاق دادن گرفتند
پس حضرت عمر سه طلاق را سرشان
نافذ کرد

ابو عبد الله حاکم در "مستدرک" روایت عبد الله بن مومل
را به این طور نقل کرده است :-

قال لابن عباس ؟ اتعلم ان
الثلاث كن يرددن على عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى
الواحدة ؟ قال نعم الخ

ابو الصهباء از ابن عباس پرسید
که آیا میدانی که در عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم سه طلاق را یک
شمرده میشد؟ گفت بلی میدانم -

لفظ کت یروندن را حاکم در "مستدرک" از عبد الله بن مؤمل روایت کرده است البته این باهشش واضح است که عبد الله بن مؤمل را ابن معین ابو حاتم و ابن عدی ضعیف قرار داده اند، و امام ابو داؤد وی را منکر الحدیث گفته است، قطع نظر از اینکه درین سند انقطاع نیز است دیگر اینکه اگر حاکم شیعه نه می بود این لفظ را هرگز نقل نه می کرد (الاشفاق علی احکام الطلاق مثلاً)

(جواب از روایت عبد الله بن مؤمل را ملاحظه کردید اکنون جواب روایت عبد الله بن عباس را ملاحظه کنید)

جواب از روایت عبد الله بن عباس

در حقیقت یک روایت است که به طرق مختلف آورده شده است، از همه پیش تر باید ما مسلک و مفکوره راوی را معلوم کنیم که درین باره چه رأی دارد؟ تقریباً بحث تواتر رسیده است که عبد الله بن عباس سه طلاق را یک جا سه طلاق قرار میدادند (نه که یک طلاق) این رأی و مسلک ابن عباس را از وی عطاء بن ابی رباح و عمرو بن دینار و سعید بن جبیر و مجاهد بلکه طاؤس نیز روایت کرده است. و اگر از کدام صحابی بخلاف رأی وی روایت منقول باشد آن قابل رد است، (زیرا) از ائمه جرح و تعدیل یحیی بن معین، یحیی بن سعید القطان، احمد بن حنبل و علی بن المدینی همین طور فیصله کرده اند. ابن رجب بیلی در شرح "علل ترمذی" این فیصله را به بسیار بسط ذکر کرده است. ثانیاً این نیز قابل توجه است

که طاووس در نقل این روایت (که سه طلاق را یک شمرده می شد) منفرد است، پس شذوذ ذات آن قابل عمل نیست. نیز ابن طاووس که این روایت را از والد خود نقل می کند متهم به کذب است چنانچه در تخریج کرابیسی مذکور است. دیگر اینکه در میان ابوالصهباء و طاووس انقطاع است. چنانچه از لفظ "قال" معلوم میشود در صحیح مسلم بعض احادیث منقطعه نیز می باشد. حضرت انور شاه رحمه الله یک جا نوشته اند که در صحیح مسلم بعض حدیث حسن لذاته نیز وجود دارد، پس صحیح بودن کتاب مسلم به اعتبار اکثر و اغلب است نه که هر حدیث آن صحیح و متصل باشد.

این را نیز ملحوظ باید داشت که اگر ابوالصهباء همان مولی ابن عباس است طبق فرموده امام جرح و تعدیل امام نسائی آن ضعیف است، و اگر کسی دیگر است آن مجهول است. و هرگاه که این حدیث خلاف اطلاق قرآن مقدس و خلاف احادیث صحیح است پس به این روایت ضعیف و منقطع عمل چطور ممکن است و چطور قبول کرده شود؟

یک قرینه دیگر به عدم صحت این حدیث این است که مثل عبد الله بن عباس صحابه جلیل القدر که به لقب "حبر الامة" خوانده می شود و رسول اکرم علیه الصلوة والسلام در حق آن دعا دعا کردند که "اللهم علمه الكتاب والحكمة" غلام آزاد کرده آن چطور خطاب کرده میگوید که "هات من هنا تک" و عبد الله بن عباس این جمله را حزم می کند و هیچ جواب نمیدهد؟

و یا این فهمیده شود که سائل را قبلاً معلوم بود که از عبد الله بن عباس یک امر دست‌وای شاذ نقل کرده می‌شود پس درباره آن سوال می‌کند لیکن شذوذ ذات عبد الله بن عباس را جمهور امت مفتی به و معمول به قرار نه داده اند.

در فهم قرآن مقدس و اتباع نبوی صلی الله علیه و سلم هیچ کس با صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم مقابله کردن نمی‌تواند و هرگاه عمر فاروق با جمهور صحابه اجماع کردند که از سه طلاق دادن سه طلاق یک جا واقع می‌شود پس مفهوم این حدیث (اگر صحیح باشد) بخیر این دیگر چه خواهد بود که حضرت عمر فاروق و دیگر صحابه کرام درین حکم اختلافی رسول الله صلی الله علیه و سلم را حکم قرار نه دادند بلکه رای و فیصله خود را بر فیصله رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلط کردند؟ کلاً و حاشاکه چنین کرده باشند.

این سخن هم نهایت غلط و پوچ است که حضرت عمر سیاسته سه طلاق را یک جا سه قرار داد، آیا سیاست را بر شریعت ترجیح داده میشود (خصوصاً از عمر فاروق که مصداق کان و قافاً عند کتاب الله بود این توقع کرده میشود)

بعد از تمام امور فوق الذکر اگر ما نخواهیم که مراد حدیث را درک کنیم و به فهم آن کوشش کنیم امور مندرجه ذیل در فهم می‌آید:-

در حدیث که گفته شده است "کان الطلاق علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الخ یا المریکین الطلاق الثلاث الخ" اگر الف لام را به استغراق حمل نموده مطلق طلاق مراد گرفته شود و این دانسته شود که هر نوع طلاق را یک شما می‌گیرند

این هرگز درست نیست، زیرا اگر سه طلاق داده شود در طهر به این طور که بعد از هر طهر یک طلاق بدهد و باز این را هم یک طلاق شمرده شود بالاتفاق درست نیست، نه قبل از انحصار عدد طلاق در ثلاثه جائز بود و نه بعد از آن، چونکه قبل از نزول آیت «الطَّلَاقُ مَوْثِقٌ» مردم طلاق های بی شماری دادند و باز رجوع می کردند پس حکم نازل شد که فقط بعد از دو طلاق رجوع را اجازت هست و پس - بعد از طلاق سوم رجوع را هیچ گنجایش نیست بلکه حلاله شرعی لازم است، تا حلاله شرعی نشود زن به شوهر اول خود هرگز حلال نمی شود.

این باطل بدیهی است که بعد از نزول آیت کریمه سه طلاق را یک طلاق چگونگی شمار کرده میشود، لذا از سه طلاق آن سه مراد گرفته شود که به یک کلمه سه طلاق داده شود و یا که به سه کلمه، نه آن سه طلاق که در سه طهر داده شود -

(صورت های محتمله اینجا چهار است) (۱) مدخول بها (زن را که شوهر با او صحبت کرده است) را سه طلاق داده شود، یا (۲) غیر مدخول بها را (۳) باز به سه کلمه یکی بعد دیگری داده شود، یا (۴) به یک کلمه - و اگر مطلقه غیر مدخول بها باشد و به سه کلمه یکی بعد دیگری داده شود درین صورت طلاق اول واقع می شود و دوم و سوم به سبب حل نه بودن لغو و بی کار میگردد، و اگر مطلقه مدخول بها باشد و به سه کلمه طلاق داده شود ولی به نیت تاکید، درین صورت قول شوهر را دلیلتی قبول کرده می شود (و اگر نیت تاکید نباشد سه طلاق یک جا واقع می شود چنانکه

سه را به یک کلمه ادا کند) مسئله فرق بین دیانت و قضاء در کتب فقه تفصیلاً مذکور است، لذا از فقهاء کرام پرسیده شود که آنها اهلیت فہم این مسئلہ را دارند.

در حضور نبی علیہ السلام اگر کسی سه طلاق می کرد به سه کلمه و میگفت که من از دوم و سوم تاکید را اراده نموده ام فوراً بآنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بذریعہ وحی معلوم می شد کہ راست می گوید یا غلط، لذا کسی در نزد وی غلط گویی کردن نمی توانست و نہ دروغ گفتن می توانست چون سلسلہ وحی جاری بود و غلطی و دروغ آن شخص را بزودی اظہار میکرد. مگر بعد از تشریف بردن سرور کائنات از دنیا سلسلہ وحی منقطع شد پس حضرت عمر رضی اللہ عنہ نیت تاکید را از مردم قبول نہ کرد بلکه ظاہر الفاظ طلاق را اعتبار کرد، لذا اگر لفظ طلاق را سه بار استعمال کرده میشد لازماً سه طلاق مراد می گرفت بلی در عصر صدیقی اکبر ہم سلسلہ وحی منقطع بود لیکن دور خلافت آن چون بسیار کم بود لذا در عصر آن چنین واقعہ (سه طلاق) ممکن است کہ پیش نیامده باشد، و یا پیش آمده باشد ولی از نگاه صلاح و تقوی گفتہ شوہر را در بارہ تاکید اعتبار کرده باشند، بہ ہر صورت درین بارہ قانون کلی وضع نہ شد، بلکه این خوش بختی عصر فاروقی بود کہ بسا احکام شرع را صورت قانونی داده شد، و برای امت مسلمہ ضوابط و مواد قانونی وضع کردہ شد. این قانون قضاء نیز در همان عصر فاروقی وضع شد کہ از نگاه شرع ظاہر را اعتبار خواهد بود و دار و مدار احکام قضاء بنا بر ظاہر است (نہ بر نیات و باطن) راجع بہ این دعوی اعتبار

ظاهر در زمان حضرت عمر رضی بسبب القطار وحی در بخاری شریف چنین است :-

قال سمعتُ عمر بن الخطاب	عبداللہ بن مسعود گفت من شنیدم
يقول ان اناسا كانوا	عمر بن خطاب را که می گفت " در
يوخذون بالوحى في عهد	زمان رسول عليه الصلوة والسلام
رسول الله صلى الله عليه وسلم	مردمان مجرم را متواخذه کرده می شد
و ان الوحى قد انقطع و انما	بذریعہ وحی (یعنی بذریعہ وحی نیت آنها
نأخذكم الا ان بياض	معلوم می شد) اکنون وحی منقطع
لنا من اعمالكم فمن	شده است، لذا ما شمارا گرفت
اظهر لنا خيرا اماناه وقرينه	می کنیم به آن اعمال که از شما ظاهرا
وليس اليامن سريره	دیده میشود، پس کسیکه از و عمل خیر
شيء، الله محاسبه في سريره	ظاهر شود آن را امن می دهیم و با خود
ومن اظهر لنا سوءا لم	قریب میسازیم و به باطن آن کارنداریم
نأمنه ولم نصدقه وان	بلکه راجع به باطن آن خدا خودش
قال ان سريره حسنة،	محاسبه خواهد کرد و کسیکه از وی بدی
صحيح البخارى ج ۱ ص ۳۶	ظاهر شود آنرا امن می دهیم و نه به گفته مدعی
كتاب الشهادات	تصدیق می کنیم اگر چه دعوی کند که باطن
	من خوب و راست است -

اگر چه این فرمان حضرت عمر مربوط به شهادت و قضا و باری از احکام دیگر است، لیکن طلاق و غیره نیز لازما درین شامل است. این اعلان از دربار فاروقی که در عصر مسعود رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر به حکم وحی مردم را محاکمه کرده می شد، چونکه اکنون وحی منقطع شده است لذا صرف ظاهرا اعتبار کرده می شود، بسیار یک اعلان بهم

وقضاوت بزرگ ایست که دارای عکس العمل و نتایج از بس عمده می باشد
نه تنها قضا و شهادت و دیگر معاملات را احاطه می یابد بلکه صورت فوق الذکر
طلاق نیز درین داخل است. از چندین صدی است که قضاة در
دادگاههای اسلامی قضاوت های خود را طبق همین قانون اصدار کرده
اند و می کنند (یعنی اساس قضاوت های ایشان همین قانون اعتبار
ظاهر بوده است)

یک نظیر دیگر زمان مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم را مطالعه کنید
(که در روشنی و حی چطور قضاوت می کردند)

عن عقبه بن الحارث انه تزوج ابنة لابی اهاب بن
عزیر فأتته امرأة فقالت
انی قد أرضعت عقبه و التي
تزوج بها فقال لها عقبه
ما أعلم أنك أَرْضَعْتَنِي
ولا أخبرتني، فركب الی
رسول الله صلی الله علیه و سلم
بالمدينة فسأله فقال
رسول الله صلی الله علیه و سلم
کیف وقد قیل؟ فقلتها
عقبه و نکحت زوجاً
غیره - بخاری شریف ج ۱ ص ۱۹
(باب الرحلة فی مسئله النازلة)
همین حدیث در جامع ترمذی با قدری تفصیل مذکور است :-

از عقبه بن حارث روایت است که وی
با دختر ابی اهاب بن عزیر عقد نکاح کرد
یک زن آمده گفت که من عقبه و
زن را که نکاح کرده است هر دو را شیر
داده ام (یعنی هر دو برادر و خواهر
رضاعی اند) عقبه انکار کرده گفت
من نمی دانم که تو مرا شیر داده و نه مرا خبر
داده (که من ترا شیر داده ام) چنانچه عقبه
سوار شده مدینه منوره رفت بخدی مت
رسول الله صلی الله علیه و سلم پس پرسید از آن دختر
صلی الله علیه و سلم، نبی علیه الصلوة والسلام
در جواب فرمودند چطور نکاح کردی و در حالیکه
گفته شده است؟ چنانچه عقبه آن را
گذاشت تا آنکه زن با کسی دیگر نکاح کرد

عن عبد الله بن أبي مليكة قال حدثني عبيد بن أبي مریم عن عقبه بن الحارث قال وسمعت عن عقبه ولكن لحديث عبيد أحفظ قال تزوجت امرأة فجاءتنا امرأة سوداء فقالت اني قد أرضعتكما فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت تزوجت فلانة بنت فلان فجاءتنا امرأة سوداء فقالت انما قد أرضعتكما وهي كاذبة قال فأعرض عني قال فأتيته من قبل وجهه فقلت انها كاذبة قال وكيف وقد زعمت أنها قد أرضعتكما دعها عنك، حديث عقبه بن الحارث حديث حسن صحيح

جامع الترمذی ج ۱ ص ۲۸۱

طبع لپچ ایمر سعید کراچی

ایوب کہ از عبد اللہ بن ابی ملیکہ و عبیید بن ابی مریم روایت می کند و این هر دو از عقبه بن حارث روایت می کنند می گویند کہ روایت عبیید بن ابی مریم به من زیادہ یاد است از روایت عبد اللہ بن ابی ملیکہ عقبه می گویند کہ من بایک زن ازدواج کردم یک زن سیاه آمدہ گفت من ہر دوی شمارا (زن و شوہر را) شیر دادہ ام پس من در خدمت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدم و واقعہ را برایشان عرض کردم و در آخر گفتم کہ آن زن کاذب است، آنحضرت از من اعراض کردند باز از پیش رویشان رفتہ عرض کردم کہ آن زن دروغ می گویند، فرمودند تو چطور آن را در نکاح خود میداری حالانکہ آن زن گفتہ است کہ من ہر دو را شیر دادہ ام آن زن را ترک کن و از ان جدا شو۔

اینجا در لفظ حدیث است "فاعرض عتی" اگر از پیش کد ام
 ضابطه یا قانون می بود فوراً حکم می کردند که زن خود را بگذارد ،
 لیکن چنین نه کردند (بلکه در انتظار وحی روی مبارک را گردانیدند)
 حال آنکه پیغمبر هیچ گونه غلطی را یک دقیقه هم برداشت نه می کند، چنانچه
 وحی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل شد و طبق وحی فرمودند
 که زن خود را بگذارد - حضرت عمر به همین طاف اشاره کرده گفت
 كان الناس یؤخذون بالوحی فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یعنی مردم مجرم را در عهد نبوی صلی الله علیه و سلم طبق وحی گرفت کرده
 می شد -

وحی بود که از روی آن فیصله کرده شد و بر نه طبق قانون (شهادت)
 فیصله تفریق مشکل بود چون زن که مدعی شیر دادن بود، گنیز بود و شهادت
 گنیز شرعاً قابل قبول نیست -

بلی بحث ما در حدیث "معلم" بود ولی فاصله خیلی دراز شد -
 یک مرتبه بار دیگر الفاظ حدیث را در ذهن خود بسیار ید که در زمانه نبی صلی الله
 علیه و سلم و زمانه ابوبکر صدیق تسه طلاق را یک قرار داده می شد -
 اگر چه در سطور فوق الذکر بطرف مفهوم و مطلب صحیح این حدیث اشاره
 کردیم لیکن این معنی را نیز احتمال دارد که شاید الفاظ طلاق را یکی بعد
 دیگری استعمال نمی کردند بلکه فقط به یک کلمه طلاق می دادند و باز او را یک
 می شمردند - مطلب و مرام این بجلی ظاهراًست که در عصر رسول اکرم
 صلی الله علیه و سلم صحابه کرام بجای لفظ سه طلاق فقط لفظ یک طلاق را
 استعمال می کردند و بعد از گذشتن عدت رجوع هم نمیکردند تا آنکه
 طلاق بائن واقع شده باعث تفریق قرار می گرفت -

چونکه طلاق "الغض المباحات" است به این طور لفظ طلاق

هم کم استعمال می شود و هدف شوهر که تفریق است آن هم حاصل می شود
پس مفهوم حدیث واضح شد که در عصر نبوی صلی الله علیه و سلم و
عصر صدیق اکبر که سه طلاق را یک شمرده می شد مرادش این است
که از یک طلاق آن ثمره را حاصل می کردند که از سه طلاق حاصل می شد

جواب علامه انور شاه کشمیری از حدیث ابن عباس

بزرگ ترین ماهر علم حدیث و علل و متون و طرق آن عز بن عبد السلام
و ابن دقیق العید عصر خود حضرت مولانا محمد انور شاه کشمیری قدس سره
راجع به حدیث مسلم فرمودند که لفظ "جعل" درین حدیث که کانت
الثلاث تجعل واحداً مثل همان لفظ "جعل" هست که در قرآن
مقدس واقع است "أَجْعَلِ الْاِلَهَةَ الْهَاءَ وَاحِدًا" مفهوم آیت
که میلین است که آیا بجای معبودان بسیار صرف یک معبود را عقیده
کرده است؟ مطلب آیت این نیست که معبودان بسیار را
یک جا کرده یک معبود شمار کرده است - مفهوم حدیث هم بدون هیچ غبار
و اشکال نیست که در عصر میمون رست و عصر صدیق اکبر بجای سه طلاق
از یک طلاق کاری گرفتند، البته در عصر فاروقی استعمال طلاق ثلاثاً
زیاده شد که مردم سه طلاق را رائج کردند، چنانچه حضرت عمر هم سه طلاق
را نافذ کرد، نیت تاکید و دیگر بهانه ها را از بین برد و گفت که من بعد
الفاظ طلاق معتبر است، همچنانکه یک نظیر لفظ "جعل" از قرآن کریم ذکر
شد در حدیث شریف نیز نظیر این لفظ "جعل" موجود است
چنانچه از ابن مسعود روایت است که "من جعل الهوم هماً واحداً"

هَمَّ آخِرَتِهِ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّ دُنْيَاهُ . للحديث (ابن ماجه و البيهقي)
معنی حدیث این نیست که بسیاری از غمها و افکار را یک گرداند
بلکه مفهوم حدیث اینست که دیگر همه غمها را صرف نظر کرده صرف در
فکر یک غم باشد که آن غم دین و آخرت است .

غم دین خور که غم، غم دین است
همه غم با فروتر ازین است

اگر چه راجع به حدیث ابن عباس رضی الله عنه کلام طویل شد
چونکه غیر مقتدین همین حدیث را پیش کرده می گوشتند که مردم را
فریب بدهند، لذا در آخر بحث دل می خواهد که خلاصه عبارت
حافظ ابن رجب بیلی را تقدیم کنم تا بخواننده گان محترم درباره این
حقیقت مکشوف گردد .

جواب حافظ ابن رجب بیلی از حدیث ابن عباس رضی

اممّ اسلام از حدیث ابن عباس بدو طریق جواب داده
اند، یک طریقه امام احمد بن حنبل و موافقین آن است، طریقه این
این است که از اسناد حدیث بحث کرده شود و واضح کرده شود
که این حدیث شاذ است، زیرا طائوس منفرد است و هیچ متابع
هم ندارد، اگر راوی ثقة بخلاف جماعت کثیره روایت کند، آن حدیث
معلول است که توقف در آن لازم است، نیز هیچ روایتی نیست
بطریق صحیح که در مفهوم با این حدیث اشتراک داشته باشد، بلکه روایات
دیگرش اگر دان ابن عباس ازین مختلف است، نظریه امام احمد بن حنبل

ویحیی بن معین و یحیی بن سعید القطان و علی بن المدینی رحمهم الله
همین است -

امام جرح و تعدیل علامه جوزجانی در آخر بحث می گوید :-

هو حدیث شاذ یعنی این حدیث شاذ است -

و ابن رجب بی در فیصله خود می گوید :-

ومتی اجمع الائمة علی و هرگاه امت اجماع کرده باشند

إطراح العمل بحديث وجب به ترک کردن حدیثی پس ترک کردن

إطراحه وتوك العمل به و عمل نه کردن به آن حدیث واجب

است -

طریقه دوم از ابن راهویه و اتباع آن است - حاصل

این طریقه این است که از مفهوم و مصداق این حدیث بحث

کرده شود الحمد لله که بحث را جمع به مفهوم و مصداق آن قبلاً ذکر شد

حدیث مسند احمد

حدیث دوم که این جناب بزازان استند لال می کنند و درباره

عدم وقوع طلاق ثلاثه یک جا به بیار تشدید و تهدید آن ذکر

می کنند - امام الهیست احمد بن حنبل در "مسند" خود به این طو

نقل کرده است :-

حدثنا سعد بن ابراهيم عمير الله بن عباس رضي الله عنه

قال أنبأنا أبي عن محمد ميعوید که رکاتہ بن نیرید

بن اسحق قال حدثني زني خود را در یک مجلس طلاق

داؤد بن الحصین عن
 عکرمۃ عن ابن عباس رض
 أنه قال طلق رکاتۃ بن
 عبد یزید زوجۃ ثلاثا
 فی مجلس واحد فحزن
 علیها حزنا شدیداً فسأله
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 کیف طلقتهما؟ قال طلقتهما
 ثلاثا فقال فی مجلس واحد؟
 قال نعم، قال إنما تلک
 واحدة، فراجعهما إن شئت
 قال فراجعتهما۔

داد بعد ابیار (پشیمان)
 وغمگین شد، نبی علیہ الصلوٰۃ
 والسلام پرسیدند کہ چطور
 طلاق کردی؟ (چند طلاق
 دادی) گفت سه سه طلاق
 دادم، باز گفتند در یک مجلس؟
 گفت بلی در یک مجلس، آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم حکم کردند کہ
 آن یک شمرده می شود۔ اگر
 می خواهی رجوع کن، رکاتہ
 می گوید کہ من رجوع کردم۔

وکذا لک أخرجه أبو داؤد من
 حدیث ابن جریر عن بعض
 بنی رافع عن عکرمۃ ورواه
 الترمذی من حدیث زبیر بن
 سعید عن عبد اللہ بن علی بن
 یزید بن رکاتۃ۔

علاوہ از مسند احمد بن حنبل
 این حدیث را ابو داؤد و
 ترمذی نیز روایت کرده اند۔

{ إهداء السنن ج ۱۱ ص ۱۶۹ }
 { طبع ادارة القرآن کراچی }

از همه پیش تر باید دانست که این حدیث حجت است
بر خلاف کسانی که دعوی دارند که در زمانه صحابه بفسخ طلاق
به این طور یک جا داده نمی شد که «من طلاق دادم، من طلاق
دادم، من طلاق دادم». این جناب ها میگویند که به اینطور
طلاق داده نمی شد. اگر این حدیث صحیح باشد (که یازعمون)
برای رد ایشان کافی است

جواب از حدیث رکانه

جواب سهل این است که طلاق دهنده به الفاظ جدا جدا طلاق
داده بود و طلاق دوم و سوم را بطور تاکید ذکر نموده بود - چون فی الصلوة
والسلام پرسیدند صورت تاکید را جواب داد - و باز بخلاف آن
وحی هم نیامد - چنانچه در ابوداؤد و ترمذی به این طور است
فقال صلى الله عليه وسلم (ما اردت به قال واحدة) قال
الله ، قال هو على ما اردت - (اعلاء السنن ج ۱۱ ص ۱۶۹)

لذا رسول الله صلى الله عليه وسلم یک طلاق را فیصله کردند
این یک جواب اجمالی بود ، و اگر ما رخ به جانب تفصیل نماییم و
روایه و طرق دیگر این حدیث را مورد بحث قرار دهیم در روشنی آراء
و تحقیقات علماء محدثین حقیقت من کشف خواهد گشت که در این حدیث
اضطراب است ، چنانچه در بعض روایا عدد طلاق مذکور نیست بلکه
صرف لفظ «انی طلقتهما» مذکور است لفظ «ثلاثا» و لفظ
«البتة» وجود ندارد - درین صورت مفهوم حدیث این است که

من اورا طلاق دادم ، در روایت محمد بن ثور صنعانی فقط همین
 قدر "إِنِّي طَلَقْتُهَا" مذکور است - از جهالت قدر وثقه بودن
 محمد بن ثور کسی را انکار نیست - در روایت امام شافعی و ابوداؤد
 و ترمذی و ابن ماجه لفظ "ثلاثاً" وجود ندارد بلکه این الفاظ هست
 "إِنِّي طَلَقْتُ امْرَأَتِي سَهْمِيَةَ الْبَتَّةِ"

(من زن خود سهمیه را طلاق بته دادم) و بعد ازین این لفظ
 نیز سبب است که "من یک طلاق را اراده کرده بودم، لذا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد که من زن خود را رجوع کنم"
 اکثر محدثین همین لفظ "البتة" را راجح قرار داده اند -

مذاهب علماء راجع به وقوع طلاق به لفظ "البتة"
 ... علی علماء درین اختلاف دارند که از لفظ "البتة" چند
 طلاق واقع می شود - چنانچه امام ترمذی بعد از روایت کردن
 حدیث رکانه به لفظ "البتة" در جامع خود مذاهب علماء را باین
 طور نقل کرده است :-

وقد اختلف أهل العلم من أصحاب النبي صلى الله
 عليه وسلم وغيرهم في طلاق البتة، فرؤى عن عمر بن الخطاب
 أنه جعل البتة واحدة وروى عن علي أنه جعلها
 ثلاثاً، وقال بعض أهل العلم فيه نية الرجل إن
 بنوى واحدة فواحدة، وإن بنوى ثلاثاً ثلاث، وإن
 بنوى ثنتين لم تكن إلا واحدة، وهو قول الشوري و

واهل الكوفة، وقال مالك بن انس في البتة ان
كان قد دخل بها فهي ثلاث تطليقات، وقال الشافعي:
ان نوى واحدة فواحدة، يملك الرجعة وان نوى اثنتين
فثنتين وان نوى ثلاثا فثلاث (ج اص ۱۴)

حاصل آنکه در وقوع طلاق به لفظ "البتة" پنج مذهب است
(۱) از جمله صحابه از حضرت عمر رضی روایت است که بتنه را یک
طلاق قرار داده است،

(۲) و از حضرت علی روایت است که بتنه را سه طلاق قرار
داده است

(۳) و از غیر صحابه از اهل کوفه (امام ابوحنیفه و اتباع آن و
ابراهیم نخعی) و از سفیان ثوری روایت است که مربوط به
به نیت طلاق دهنده است که اگر یک را نیت کرد یک واقع
می شود و اگر سه طلاق را نیت کرد سه واقع می شود، و اگر دو را
نیت کرد واقع نمی شود مگر یک -

(۴) امام مالک راجع به طلاق بتنه می گوید که اگر زن مدخول بها باشد
سه طلاق واقع می شود (در نه یک طلاق)

(۵) از امام شافعی روایت است که اگر یک را نیت کرد یک واقع
می شود و حق رجوع را هم دارد، و اگر دو نیت کرد دو واقع می شود،
و اگر سه را نیت کرد سه واقع می شود -

یک اضطراب درین حدیث این است که آیا این مسند ابی رکان
است یا مرسل؟ آری محدثین و اهل حق درباره این حدیث که از

احمد بن حنبل نقل کرده ایم این طور است :-

- ۱ - امام بخاری بسبب اضطراب این حدیث را معلول گفته است
 - ۲ - ابن عبد البر (مالکی) این را معلول وضعیف قرار داده است -
 - ۳ - ابن حجر در "مخرج رافعی" (تلخیص الجبیر) این را منکر شمرده است و همچنین ابوجبر جصاص و ابن الهام - (الاشفاق علی احکام الطلاق ۱۷۱)
- یک اضطراب درین حدیث این است که آیا طلاق دهنده
ابورکانه هست یا پسرش رکانه بن عبدزید ؟

این نیز قابل توجه است که نکارت ، علت و اضطراب در روایت طلاق ثلاثه است نه در روایت طلاق البتة ، لهذا حافظ ابن حجر در "فتح الباری" گفته است که اصل در حدیث طلاق البتة است که از آن طلاق ثلاثه نیت کرده می شد - (الاشفاق حواله بالا)
علاوه ازین از تحقیق راویان این حدیث گفته امه حدیث که این حدیث معلول است یا منکر به مرتبه صداقت می رسد

راویان این حدیث در نظر محدثین

- ۱ - محمد بن اسحق را امام مالک و هشام بن عروه کاذب قرار داده اند و نیز وی از جمله منکرین تقدیر قرار داده می شود و نیز متهم است که احادیث دیگر شیوخ را در حدیث خود شامل کرده روایت میکرد - لذا روایات آن درباره صفات باری تعالی قابل قبول نیست - بلکه در احادیث احکام اگر روایتش از روایات دیگران مخالف باشد آن هم معتبر نیست اگر چه تصریح بسمع

کرده باشد - بی درمغازی روایات آن قابل اعتبار است -

۲ - داؤد بن الحصین بطرف مذهب خوارج دعوت می داد - اگر امام مالک از آن روایت نمی کرد، حدیث آن بکلی متروک قرار می گرفت چنانچه رأی امام جبرح ابو حاتم همین است -

استاد امام بخاری علی بن المدینی می گوید که روایت داؤد بن الحصین از عکرمه منکر است، آنانکه روایت داؤد مذکور را قبول کرده اند به این شرط قبول کرده اند که منکر و خلاف روایت ثقات نباشد ۳ - عکرمه را ائمه فن به بسیار از بدعات متهم قرار داده اند - حتی که

سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و امثال ایشان از روایت عکرمه پرهیز نموده اند، پس در مقابل روایات صحیح عبدالله بن عباس این روایت شاذ و منکر را چگونه قبول کرده میشود؟

بعد از بحث و تحقیق کامل مثل روز روشن واضح گردید که متن صحیح حدیث رکانه آن است که امام ابو داؤد و امام ترمذی روایت کرده اند، در آن متن لفظ "طَلَّقَهَا ثَلَاثًا" نیست بلکه لفظ "طَلَّقَهَا الْبَتَّةَ" هست که تشریح آن قبلاً ذکر شد -

پس اگر سه طلاق داده شود سه واقع میشود بلکه اگر کسی هزار طلاق بدهد یا صد طلاق یا نود و هفت طلاق یا بمقدار ستاره گان و یا امثال این اعداد، فقط همان سه طلاق واقع می شود - چنانچه از نبی اکرم صلی الله علیه و سلم و از فقهای صحابه و تابعین کرام همین منقول است، روایات مربوط این موضوع در موطا امام مالک و مصنف ابن ابی شیبه و سنن بیهقی و دیگر کتب حدیث موجود است لیکن از خوف تطویل ما آن روایات را صرف نظر کردیم - والله الموفق

ثبوت وقوع طلاق ثلاثه معاً از اجماع

مسئله زیر بحث را هرگاه از نگاه اجماع مطالبه می کنیم معلوم می شود که خلفای راشدین (حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی رضی الله عنهم) و دیگر صحابه کرام مذهبشان همین بوده است که سه طلاق یک جا واقع می شود، اگر چه راجع بمذهب فاروق اعظم درین مسئله تفصیل در سابق گذشت، لیکن علاوه ازان یک فتوای حضرت عمر که ابن حزم در "المحلی" و ابوبکر بیهقی در "سنن" خود نقل کرده است (با اینجی ذکر می کنیم) عبد الرزاق عن سفیان الثوری عن سلمة بن کھیل نازید بن وهب انه رفع الی عمر بن الخطاب رجل طلق امرأته ألفاً، فقال له عمر أطلقت امرأتک؟ فقال انی کنتُ أعب فعلاه عمر بالدرة وقال انما یکفیک من ذلك ثلاث (الاشفاق ص ۳) (إعلاء السنن ص ۱۶۲)

"بدر بار حضرت عمر یک شخص پیش کرده شد که زن خود را هزار طلاق داده بود، حضرت عمر فرمود: رسید که زن خود را طلاق دادی؟ گفت نه صاحب مذاق می کردم، حضرت عمر درّه را بالا کرده گفت سه طلاق برای تو کافی می بود" حضرت عثمان و حضرت علی نیز طبق فیصله حضرت عمر فیصله کردند.

چنانچه یک فتوای حضرت عثمان را ابن حزم نقل کرده است:

جاء رجل الی عثمان بن عفان یک شخص در نزد حضرت عثمان آمده عرض فقال طلقْتُ امرأتی ألفاً، کرد که من زن خود را یک هزار طلاق فقال بانک ثلاث. دادم (درین چه حکم است؟) حضرت عثمان جواب داد که زنت سه طلاق شده است

فتوای حضرت علی نیز همین است - (الاشفاق ص ۳)

جاء رجل إلى علي بن أبي طالب فقال اني طلقْتُ امرأتِي الفَا فقال له
عليُّ بانت منك بثلاث واقسم سائرهن بين نسائك -

(زاد المعاد) إلاء السنن ج ۱ ص ۱۶۲

ونیز گفت: ثلاث تحرّمها عليك (الاستفاد ص ۳۶)
در جواب کسی که زن خود را نیز اطلاق داده بود حضرت علی گفت :-
سه طلاق آن را برای تو حرام می گردانید (پس چه حاجت به زنا بود ؟)
مذهب جمهور صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز همین بود که سه
طلاق زن را حرام می گرداند (به حرمت مغلظ)

از حضرت عبادة بن صامت رضی الله عنه مرویست که یک
شخص زن خود را یک نیز اطلاق داد، حضرت عباده گفت آن شخص
در سه طلاق حق بجانب بود اما در نه صد و نود و سهفت دیگر از حد شرعی
تجاوز کرده است، اگر خدا بخواهد او را عذاب می دهد و اگر نخواهد معافی کند

(الاستفاد ص ۳۶ بحواله طبرانی)

مجاهد از حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما روایت کرده
است که یک نفر زن خود را صد طلاق داد و عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہ
گفت :-

عصیت ربك و بانت	تو از پروردگار خود نافرمانی کردی و
منك امرأتك لم تتق	زن تو را طلاق شد، تو از خدا نه ترسیدی
الله فيجعل لك مخرجاً	ورنه برای تو راه نجات (ازین مصیبت
شم قرأ "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ	مقرر میگرد) باز این آیت را تلاوت کرد
إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ	ای پیغمبر! هرگاه خواهید که زنهای خود را طلاق

فَطَلَّقُوهُنَّ إِعْدَّتِهِنَّ
 دسید پس طلاق دهد در وقت عدتشان
 مسروق از عبد اللہ بن مسعود روایت کرده است کہ یک شخص زن
 خود را صد طلاق داد حضرت عبد اللہ گفت زنت بہ سہ طلاق بائن شد
 وبقیہ طلاق ظلم و زیادتی است۔

ابراہیم نخعی از ابن مسعود یک اثر دیگر روایت کرده است کہ یک شخص
 زن خود را نود و نہ طلاق داده بود عبد اللہ بن مسعود گفت بذریعہ سہ طلاق
 زنت بائن شد وبقیہ طلاق ظلم و تعدی است (الاشفاق ص ۳)
 شعبی از قاضی شریح نقل کرده است کہ یک نفر پیش قاضی حنا
 آمدہ عرض کرد کہ زن خود را صد طلاق داده است، قاضی شریح گفت :-
 زن بہ سہ طلاق بائن شد و نود و ہفت طلاق دیگر اسراف و گناہ است
 در محلی "ابن حزم و المنتقی" با جی روایت است کہ حضرت علی
 وزید بن ثابت و عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہم گفتند کہ اگر کسی در یک کلمہ
 سہ طلاق بدهد بہ سہ طلاق واقع می شود۔ ہم چنان از لفظ حرام
 و البتہ "نیز طلاق واقع می شود۔

در صحیح البخاری از حضرت ابن عمر رضی اللہ عنہما نقل است :-
 قال الليث عن نافع كان
 ليث از نافع روایت کرده است
 ابن عمر اذا سئل ممن طلق
 کہ ہر گاہ از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما در بارہ
 ثلاثا قال لو طلقت
 شخصی سوال کرده می شد کہ زن خود
 مرة او مرتين، قال النبي
 راسه طلاق داده است می گفت کاش
 صلى الله عليه وسلم
 یک یاد و طلاق می داد، زیرا سرور
 امرني بهذا، فان
 کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام مرا چنین

طلقها ثلاثاً حرمت حتی حکم کرده اند، لیکن باز هم اگر کسی سه تنکح زوجاً غیره طلاق دهد آن واقع می شود و آن زن برای شوهرش بدون حلاله جایز نیست (الاشفاق)

انکار از وقوع سه طلاق یک جاذبه اهل تشیع است

در باره اهل تشیع مشهور است که آنها نیز سه طلاق را یکی شمار میکنند چنانچه ابو بکر بن العربی در احکام القرآن «راجع به وقوع سه طلاق به یک کلمه می گوید که این مذهب جمهور صحابه تابعین است که اگر سه طلاق یکجا داده شود هر سه یک جا واقع می شود، بلی حجاج بن ارطاة و اهل تشیع درین اختلاف دارند و دیگر کسی اختلاف ندارد - ابو بکر بن العربی مزید در احکام القرآن می گوید طریقه مشروع طلاق این است که یک یک داده شود، لیکن اگر کسی سه طلاق یک جا دهد هر سه واقع می شود مگر آن شخص گنهگار می شود - بعداً مذهب حجاج بن ارطاة و مذهب روافض را نقل می کند که سه یک جا غمیشروع است، لذا نزد ایشان واقع نمی شود

و یروی عن الحجاج بن ارطاة و الرافضة قالوا لان النبی صلی الله علیه وسلم انما بعث لبيان الشرع فما جاء علی غیره فلیس بمشروع .
روایت است از حجاج بن ارطاة و روافض که ایشان می گویند (در دلیل خود) رسول الله صلی الله علیه و سلم مبعوث شده است برای بیان احکام شرع پس هر چه که برخلاف شرع پیغمبر باشد آن مشروع نیست -

ابن عربی در ردّ هر دو می گوید :-

ولا احتفال بالحجاج واخوانه حجاج بن ارطاة وبردان روافض
من الرافضة فالحق كائن في وى رايح اعتبار نیست، چون (بسیار)
قبلهم احكام القرآن قبل از ایشان حق ثابت شده بود -
ابوبکر بن العربی از قرن ششم صد هجری به شمار میرود، و چون در ۵۳۳
وفات یافته است، اما حافظ ابن تیمیه و ابن قیم رحمهما اللہ تعالی در آن
وقت پیدا بهم نشده بودند و نه درین مسئله اختلاف ایشان به میان
آمده بود، و الا ضرور ابوبکر بن العربی نام آنها را می گرفت و به همان طور
رد می کرد که حق پیش از آن با ثابت شده اجماع بمیان آمده بود -
علامه خزر جی در تهذیب الکمال راجع به حجاج بن ارطاة می نویسد :-
قال ابن معین صدوقٌ يُدّلس، وقال ايضاً هو والنسائي ليس بالقوي
روى له مقروناً بغيره - مات سنة سبع واربعين ومائة (تهذيب)
در باره حجاج بن ارطاة ابن معین گفته است که آن صادق است
السبب تدليس می کند، نیز ابن معین و امام نسائی گفته اند که او (حجاج بن
ارطاة) قوی نیست - امام نسائی که ازان روایت کرده است همراه دیگر
راوی آنرا ذکر کرده است نه تنها -

قدر مشترک در میان غیبت‌دین و اهل تشیع

باید دانست که در مخالف شمردن حضرت عمر بانص قرآن غیر مقلدین
با اهل تشیع اشتراک دارند؛ بلی این قدر فرق است که شیعه بغض خود را
صراحتاً اظهار می نمایند و این بزرگان از تقیه کار گرفته زبان چری نمیگویند
ولی عملاً اینها نیز فیصله فاروق اعظم را قبول ندارند چنانچه راجع بمذنب

شیعه درباره سه طلاق یک جا از امام جهانی ایشان بلکه از نائب امام غائب شان بشنوید، که امام عصر حاضر اهل تشیع امام خمینی در کشف الاسرار چنین می فرماید :

۳ - در باب طلاق ثلاث که در زمان پیغمبر و ابوبکر متفرق از هم بوده و عمر آن را تغییر داد ، در صحیح مسلم که از کتب صحیحه آنهاست در صفحه ۵۷۴ ، از جز اول بطریق های مختلف از ابن عباس نقل می کند که در عهد پیغمبر و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر طلاق ثلاث یکی بود عمر گفت مردم استعجال دارند ، خوب است سه طلاق را همان سه قرار دهیم ، پس انت طالق ثلاثا راسه طلاق قرار داد ، و این مخالف قرآن است -

(کشف الاسرار ص ۱۴۹)

مخالفت شیعه از ائمه خود

از اقوال ائمه اهل بیت طوریکه منقول است معلوم می شود که نزد آنها نیز سه طلاق یک جا واقع می شود اگر چه به یک کلمه داده شود .

مسلم بن جعفر می گوید که من از جعفر بن محمد صادق پرسیدم که بعض مردم خیال دارند که اگر از راه غلطی یا جهل شخصی زن خود را سه طلاق بدهد آن را بطرف سنت عود کنانیده یک طلاق شمرده می شود حتی که مردم از جناب شما همین طور روایت می کنند ، حضرت امام جعفر جواب داد گفت : نعوذ بالله این هرگز گفته مان نیست بلکه یک سه طلاق

له حدیث مسلم را شما قبلاً مطالعه نمودید که آن چطور راست ؟

داد همان سه واقع می شود - (الاشفاق ص ۳۲)
 در "المجموع الفقہی" نیز از حضرت علی کرم اللہ وجہہ روایت
 است کہ یکت ریشی زن خود را صد طلاق دادہ بود ہر گاہ بہ نیت علیہ الصلوٰۃ
 والسلام اطلاع دادہ شد فرمودند کہ زن بہ سه طلاق بائن شد و نود
 و ہفت طلاق دیگر طوق گردش گشت (ص ۳۲)
 علاوہ ازین (دلایل بالا) دیگر آثار نیز است کہ از خوف تطویل آرا
 ترک می کنیم -

اتفاق ائمہ اربعہ

ائمہ اربعہ (امام ہای چہار مذہب) درین مسئلہ بالکل متفق
 اند - مفهوم متفق بودن امام ابوحنیفہ این است کہ فیصلہ احادیث
 و روایات صحیحہ و قیاس صحیح ہمین است ، و مراد از متفق بودن امام
 شافعی این است کہ درین حدیث صحیح و مرفوع و متصل موجود است
 و معنی متفق بودن امام مالک آنست کہ تعامل اہل مدینہ این بود کہ
 سه طلاق را کہ بہ یک کلمہ دادہ میشد آنرا سه می شمر دند ، حالانکہ نزد امام
 مالک سه طلاق را یک جا دادن مکروہ است لیکن باز ہم می گوید کہ سه
 طلاق واقع می شود - و مراد از اتفاق احمد بن حنبل این است
 کہ بخلاف این مسئلہ (وقوع سه طلاق یک جا) یک حدیث ضعیف
 ہم نیست - لذا اجماع ائمہ اربعہ بسیار دارای قوت و اہمیت
 است - مذاہب ائمہ اربعہ در اصل خلاصہ مذاہب مختلف صحابہ
 است - پس ہر مسئلہ کہ از مذاہب اربعہ خارج باشد گویا کہ از

مذاهب صحابه خارج بوده از راه صدق و صواب نیز بیرون میباشند
 لذا علامه محقق ابن الهام بعد از بحث طویل درین مسئله مینویسد :-
 فان العبرة في نقل الاجماع ما نقل عن المجتهدين
 لا العوام والمئة الالف الذين توفي عنهم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبلغ عدة المجتهدين
 الفقهاء منهم اكثر من عشرين كالخلفاء والعبادلة
 وزيد بن بن ثابت ومعاذ بن جبل وانس وای هریره
 رضی الله عنهم وعدة کمی دیگر باقی دیگر حضرات به آن باز رجوع میکردند
 واز آنها استفتا می کردند، ما از اکثر ایشان نقل کرده ایم که صراحتاً به وقوع ثلاث یک جا قائل بودند،
 در عصر آنها هیچ قسم مخالفت ظاهر نشد پس بعد از اظهار حق غیر از گمراهی دیگر چه خواهد بود ؟
 لذا ما میگوئیم که اگر قاضی فیصله کند که سه طلاق به یک زبان یکجا واقع میشود

لا ینفذ حکمه لانه لا یسوغ الاجتهاد فیہ فهو خلا لا اختلاف .
فیصلہ آن نافذ شمرده نمیشود چونکہ درین مسئلہ اجتهاد را هیچ گنجایش نیست، (پس انکار وقوع) مخالفت است نہ کہ اختلاف

فتح القدیر ج ۲ ص ۲۶

مطبوعه مصر (بولاق)

در آخر بحث اجماع یک عبارت حافظ ابن رجب بی را پیش کرده این بحث را ختم می کنیم

قال ابن رجب لا نفلم من الامّة احداً خالف فی هذه المسئلة مخالفّة ظاهرة ولا حکماً ولا قضاء ولا علماً ولا افتاءً ولم یقع ذلك الا فی نفر يسیر جداً وقد انکره علیهم من عاصرهم غاية الانکار وکان اکثرهم یتخفی بذلك ولا یظهره فكیف یكون اجماع الامّة علی اخفاء دین الله الذی شرعه علی لسان رسوله واتباع اجتهاد من این رجب می گوید: از امت مسلم به ما چنین کسی معلوم نیست کہ درین مسئلہ (عدم وقوع سه طلاق یکجا) بر ملا مخالفت کرده باشد یا حکم کرده باشد یا هیچ قاضی طبق آن فیصله کرده باشد و یا کسی بطور بحث علمی آن را آورده باشد و یا به آن فتوی داده باشد و قول نکرده است باین مسئلہ مگر یک شریعتی بسیار قلیل که همعصر ایشان بر آنها اعتراضات شدید نموده قول شان را رد کردند حتی کہ اکثر مخالفین رای خود را مخفی میداشتند و به کسی ابراز نمی کرد (از ترس) پس چطور امت اجماع می کنند باخفاء آن دین خدا که آنرا مشروع ساخت به زبان پیغمبر خود و نیز

خالفه برأيه في ذلك چطور اجماع می کنند به پیروی اجتهاد
 هذا لا يحل اعتقاده کسیکه از دین مخالفت کند به رأی
 البتة - (الاشفاق ص ۵) خود چنین عقیده کردن برای مسلمان
 هرگز حلال نیست

اگر چه بعد از اثبات این مسئله از کتاب الله و حدیث نبوی
 و اجماع صحابه و تابعین و ائمه اربعه ضرورت اثبات این مسئله
 به قیاس باقی نمی ماند، لیکن چونکه در اول مضمون ما وعده کرده بودیم
 که از قیاس هم ثابت می کنیم لذا عرض این است که لفظ "طلاق"
 که از زبان بیرون می شود یا در کاغذ نوشته می شود آیا سبب هست
 بران حکم که طلاق باشد یا علت، این سخن بدیهی است که هرگاه
 سبب یا علت سه مرتبه مکرر شود حکم نیز سه مرتبه بقدر آن متحقق میشود
 ورنه لازم می آید افعال بعض سبب یا علت، حالانکه اعمال سبب و
 علت ضروری است نه که افعال خصوصاً در وقت که علت بالکل
 ظاهر باشد.

پس معلوم شد که این دفعه قانون عائلی که "سه طلاق یک
 طلاق شمرده می شود" بالکل غلط است، چونکه خلاف کتاب الله و
 خلاف حدیث نبوی و خلاف اجماع امت است. این فیصله قانون
 عائلی که بعد از سه طلاق کوشش کرده شود به صلح زوجین نیز غلط و بجلی حرام
 است، بلی حکومت یا دادگاه عالی را جواز است که سه طلاق را معطل
 کند یعنی کسی را اجازت نه دهد که سه طلاق بدهد و کلام و عریضه
 نویسان را نیز منع کند که در طلاق خط سه طلاق نه نویسند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و هو نعم المولی و نعم النصیر
 و علیه التکلیف و الاحول و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

القرار

في حكم الطلاق الثلاث بلفظ واحد

في ضوء الكتاب والسنة

قرره هيئة كبار العلماء بعد البحث والمناقشة

جزء مفروز من مجلة البحوث الإسلامية

رئاسة إدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد

المجلد الأول العدد الثالث للأشهر شوال وذى القعدة

وذى الحجة سنة ١٣٩٧ هـ من صفحة ١٦٥ إلى صفحة ١٧٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

القرار

بعد الاطلاع على البحث المقدم من الأمانة العامة لهيئة كبار العلماء والمعد من قبل اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء في موضوع « الطلاق الثلاث بلفظ واحد » ، وبعد دراسة المسألة وتداول الرأي واستعراض الأقوال التي قيلت فيها ومناقشة ما على كل قول من إيراد توصل المجلس بأثره إلى اختيار القول بوقوع الطلاق الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً ، وذلك لأمر أهمها ما يلي :

أولاً : لقوله تعالى « يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن » (١) إلى قوله تعالى : « وتلك حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدرى نعل الله يحدث بعد ذلك أمراً » (٢) فإن الطلاق الذي شرعه الله هو ما يتعقبه عدة وما كان صاحبه خيراً بين الإمساك بمعروف وتسريح بإحسان ، وهذا منتف في إيقاع الثلاث في العدة قبل الرجعة فلم يكن طلاقاً للعدة ، وفي فحوى هذه الآية دلالة على وقوع الطلاق لغير العدة ، إذ لو لم يقع لم يكن ظالماً لنفسه بإيقاعه

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .

لغير العدة ولم ينسد الباب أمامه حتى يحتاج إلى المخرج الذي أشارت إليه الآية الكريمة « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً » (١) وهو الرجعة حسبما تأوله ابن عباس - رضى الله عنه - حين قال للسائل الذى سألته وقد طلق ثلاثاً : إن الله تعالى يقول : « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً » وإنك لم تتق الله فلم أجده لك مخرجاً ، عصيت ربك وبانت منك امرأتك .

ولا خلاف فى أن من لم يطلق للعدة بأن طاق ثلاثاً مثلاً فقد ظلم نفسه ؛ فعلى القول بأنه إذا طاق ثلاثاً فلا يقع من طلاقه إلا واحدة فما هى التقوى التى بالتزامها يكون المخرج واليسر ، وما هى عقوبة هذا الظالم نفسه المتعدى لحدود الله حيث طلق بغير العدة ؛ فلقد جعل الشارع على من قال قولاً منكراً لا يترتب عليه مقتضى قوله المنكر عقوبة له على ذلك كعقوبة المظاهر من امرأته بكفارة الظهار ؛ فظهر - والله أعلم - أن الله تعالى عاقب من طلق ثلاثاً بإنفاذها عليه وسد المخرج أمامه حيث لم يتق الله نفسه فظلم وتعدى حدود الله .

ثانياً : ما فى الصحيحين عن عائشة - رضى الله عنها -

- أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت فطلقت ؛ فسئل النبي ﷺ : « أتحل للأول ؟ » قال : « لا حتى يذوق عسيتها كما ذاق الأول » ؛ فقد ذكره البخارى - رحمه الله - تحت ترجمة (باب من أجاز

الطلاق ثلاثاً) واعتراض على الاستدلال به بأنه مختصر من قصة رفاعه بن وهب التي جاء في بعض رواياتها عند مسلم أنها طلقها زوجها الآخر ثلاث تطلقات ، ورد الحافظ ابن حجر - رحمه الله - الاعتراض بأن غير رفاعه قد وقع له مع امرأته نظير ما وقع لرفاعة فلا مانع من التعدد ؛ فإن كلاً من رفاعه القرظي ورفاعة النضري وقع له مع زوجة له طلاق فتزوج كلاً منهما عبد الرحمن ابن الزبير ؛ فطلقها قبل أن يجسها ثم قال : وبهذا يتبين خطأ من وحد بينهما ظناً منه أن رفاعه بن سموأل هو رفاعه بن وهب اهـ .

وعند مقابلة هذا الحديث بحديث ابن عباس الذي رواه عنه طاوس « كان الطلاق على عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر وصدر من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة إلخ ؛ فإن الحال لا تخلو من أمرين : إما أن يكون معنى الثلاث في حديث عائشة وحديث طاوس أنها مجتمعة أو متفرقة ؛ فإن كانت مجتمعة فحديث عائشة متفق عليه فهو أولى بالتقديم ، وفيه التصريح بأن تلك الثلاث تحرمها ولا تحل إلا بعد زوج ، وإن كانت متفرقة فلا حجة في حديث طاوس على محل النزاع في وقوع الثلاث بلفظ واحد واحدة ، وأما اعتبار الثلاث في حديث عائشة متفرقة وفي حديث طاوس مجتمعة فلا وجه له ولا دليل عليه .

فالشأ : لما وجه به بعض أهل العلم كابن قدامة - رحمه الله - حيث يقول : ولأن النكاح ملك يصح إزالته متفرقاً فصح مجتمعا كسائر الأملاك ، والقرطبي - رحمه الله - حيث يقول : وحجة

الجمهور من جهة الزوم من حيث النظر فلامر جداً وهو أن
الطاقة ثلاثاً لا تحل للمطابق حتى تنكح زوجاً غيره ، ولا فرق
بين مجموعها ومفرقتها لغةً وشرعاً ، وما يتخيل من الفرق
صوري إلغاء الشارع اتفاقاً في النكاح والعق والاقارير ، فلو
قال المولى : أنكحتك هؤلاء الثلاث في كلمة واحدة العقد كما
أو قال : أنكحتك هذه وهذه وهذه ، وكذلك في العتق والإقرار
وغير ذلك من الأحكام اهـ ، وغاية ما يمكن أن يتجه على المطلق
بالثلاث نومه على الإسراف يرفع نفاذ تصرفه .

رابعاً : لما أجمع عليه أهل العلم إلا من شذت في إيقاع
الطلاق من الهازل استناداً إلى حديث أبي هريرة وغيره مما تلقته
الأمة بالقبول من أن ثلاثاً جدهن جد وهزلهن جد : بالطلاق
والنكاح والرجعة ، ولأن قاب الهازل بالطلاق عمد ذكره كما
ذكر ذلك شيخ الإسلام ابن تيمية - رحمه الله - في تعاليه القول
بوقوع الطلاق من الهازل حيث قال : ومن قال : لا لغو في
الطلاق فلا حجة معه بل عليه لأنه لو سبق لسانه بذكر الطلاق
من غير عمد القلب لم يقع به وفاقاً ، وأما إذا قصد اللفظ به
هازلاً فقد عمد قلبه ذكره اهـ ، فإن ما زاد على الواحدة
لا يخرج عن مسمى الطلاق بل هو من صريحه ، واعتبار
الثلاث واحدة لإعمال البعض عدده دون باقيه بلا مسوغ ، اللهم
إلا أن يكون المستند في ذلك حديث ابن عباس ويأتي الجواب
عنه إن شاء الله .

خامساً : إن القول بوقوع الثلاث ثلاثاً قول أكثر أهل العلم ؛ فلقد أخذ به عمر وعثمان وعلي والعبادلة : ابن عباس وابن عمر وابن عمرو وابن مسعود وغيرهم من أصحاب رسول الله ﷺ وقال به الأئمة الأربعة : أبو حنيفة ومالك والشافعي وأحمد وابن أبي ليلى والأوزاعي . وذكر ابن عبد الهادي عن ابن رجب - رحمه الله - بقوله : اعلم أنه لم يثبت عن أحد من الصحابة ولا من التابعين ولا من أئمة السلف المعتد بقولهم في الفتاوى في الحلال والحرام شيء صريح في أن الطلاق الثلاث بعد الدخول يحسب واحدة إذا سبق بلفظ واحد اه .

وقال شيخ الإسلام ابن تيمية في معرض بحثه الأقوال في ذلك : الثاني - إنه طلاق محرم ولازم ، وهو قول مالك وأبي حنيفة وأحمد في الرواية المتأخرة عنه ، اختارها أكثر أصحابه ، وهذا القول منقول عن كثير من السلف من الصحابة والتابعين اه ، وقال ابن القيم : واختلف الناس فيها - أى في وقوع الثلاث بكلمة واحدة - على أربعة مذاهب : أحدها : أنه يقع ، وهذا قول الأئمة الأربعة وجمهور التابعين وكثير من الصحابة اه ، وقال القرطبي : قال علماؤنا : واتفق أئمة الفتوى على لزوم إيقاع الطلاق الثلاث في كلمة واحدة وهو قول جمهور السلف .

وقال ابن العربي في كتابه " الناسخ والمنسوخ " ونقله عنه ابن القيم - رحمه الله - في " تهذيب السنن " : قال تعالى :

« الطلاق مرتان » (١) زلَّ قوم في آخر الزمان فقالوا : إن الطلاق الثلاث في كلمة واحدة لا يلزم ، وجعلوه واحدة ونسبوه إلى السلف الأول ؛ فحكوه عن علي والزبير وعبد الرحمن بن عوف وابن مسعود وابن عباس ، وعزوه إلى الحجاج بن أرطاة الضعيف المنزلة والمغموز المرتبة ، ورووا في ذلك حديثاً ليس له أصل ، إلى أن قال : وما نسبوه إلى الصحابة كذب بحت لا أصل له في كتاب ولا رواية له عن أحد ، إلى أن قال : وأما حديث الحجاج بن أرطاة فغير مقبول في المسألة ولا عند أحد من الأئمة اهـ .

سادساً : لتوجه الإيرادات على حديث ابن عباس - رضي الله عنه - « كان الطلاق على عهد رسول الله ﷺ وخلافة أبي بكر وصدر من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة » إلى آخر الحديث مما يضعف الأخذ به والاحتجاج بما يدل عليه ؛ فإنه يمكن أن يجاب عنه بما يلي :

١ - ما قيل من أن الحديث مضطرب سنداً ومتناً ، أما اضطراب سنده فلروايته تارة عن طاوس عن ابن عباس ، وتارة عن طاوس عن أبي الصهباء عن ابن عباس وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس ، وأما اضطراب متنه فلأن أبا الصهباء تارة يقول : ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته

ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة ، وتارة يقول :
 ألم تعلم أن الطلاق الثلاث كان على عهد رسول الله ﷺ وأبي
 بكر وصدر من خلافة عمر واحدة .

ب - قد تفرد به عن ابن عباس طاوس وطاوس متكلم
 فيه من حيث روايته المناكير عن ابن عباس ، قال القاضي
 إسماعيل في كتابه " أحكام القرآن " : طاوس مع فضله وصلاحه
 يروى أشياء منكورة منها هذا الحديث ، وعن أيوب أنه كان
 يعجب من كثرة خطأ طاوس ، وقال ابن عبد البر : شذ
 طاوس في هذا الحديث ، وقال ابن رجب : وكان علماء أهل
 مكة ينكرون على طاوس ما ينفرد به من شواذ الأقاليل ، ونقل
 القرطبي عن ابن عبد البر أنه قال : رواية طاوس وهم وغلط
 لم يعرج عليها أحد من فقهاء الأمصار بالحجاز والشام والمغرب .

ج - ما ذكره بعض أهل العلم من أن الحديث شاذ من
 طريقين : أحدهما : تفرد طاوس بروايته وأنه لم يتابع عليه ،
 قال الإمام أحمد في رواية ابن منصور : كل أصحاب ابن عباس
 رووا عنه خلاف ما روى طاوس ، وقال الجوزجاني : هو
 حديث شاذ ، وقال ابن رجب ونقله عنه ابن عبد الهادي : وقد
 عنيت بهذا الحديث في قديم الدهر فلم أجده له أصلاً .

الثاني : ما ذكره البيهقي فإنه ساق الروايات عن ابن عباس
 بلزوم الثلاث ثم نقل عن ابن المنذر أنه لا يظن بابن عباس أنه
 يحفظ عن النبي ﷺ شيئاً ويفتي بخلافه ، وقال ابن الترمكاني :

وطاوس يقول : إن أبا الصهباء مولاه سأله عن ذلك ولا يصح ذلك عن ابن عباس لرواية الثقات عنه خلافة ، ولو صح عنه ما كان قوله حجة على من هو من الصحابة أجل وأعلم منه وهم : عمر وعثمان وعلي وابن مسعود وابن عمر وغيرهم اهـ .

فلما في هذا الحديث من الشذوذ فقد أعرض عنه الشيخان الجليلان أبو عبد الله أحمد بن حنبل ، فقد قال للأثرم وابن منصور بأنه رفض حديث ابن عباس قصداً لأنه يرى عدم الاحتجاج به في لزوم الثلاث بلفظ واحد لرواية الحفاظ عن ابن عباس ما يخالف ذلك ، والإمام محمد بن إسماعيل البخاري ذكر عنه البيهقي أنه ترك الحديث عمداً لذلك الموجب الذي تركه من أجله الإمام أحمد ولا شك أنها لم يتركاه إلا لموجب يقتضي ذلك .

د - إن حديث ابن عباس يتحدث عن حالة اجتماعية مفروض فيها أن تكون معلومة لدى جمهور معاصريها ، وتوفر الدواعي لنقلها بطرق متعددة مما لا ينبغي أن يكون موضع خلاف ، ومع هذا لم تنقل إلا بطريق آحادي عن ابن عباس فقط ، ولم يروها عن ابن عباس غير طاوس الذي قيل عنه بأنه يروي المناكير ، ولا يخفى ما عليه جماهير علماء الأصول من أن خبر الآحاد إذا كانت الدواعي لنقله متوفرة ولم ينقله إلا واحد ونحوه أن ذلك يدل على عدم صحته ، فقد قال صاحب "جمع الجوامع" عطفاً على ما يجزم فيه بعدم صحة الخبر : والمينقول آحاداً فيما تتوفر الدواعي إلى نقله خلافاً للرافضة اهـ ، وقال

ابن الحاجب في مختصره الأصولي : إذا انفرد واحد فيما تتوفر الدواعي إلى نقله وقد شاركه خلق كثير كما لو انفرد واحد بقتل خطيب على المنبر في مدينة فهو كاذب قطعاً خلافاً للشيعة اهـ .

فلا شك أن الدواعي إلى نقل ما كان عليه رسول الله ﷺ والمسلمون بعده في خلافة أبي بكر وصدر من خلافة عمر من أن الطلاق الثلاث كانت تجعل واحدة متوفرة توافراً لا يمكن إنكاره ، ولا شك أن سكوت جميع الصحابة عنه حيث لم ينقل عنهم حرف واحد في ذلك غير ابن عباس يدل دلالة واضحة على أحد أمرين : إما أن المقصود بحديث ابن عباس ليس معناه بلفظ واحد بل بثلاثة ألفاظ في وقت واحد ، وإما أن الحديث غير صحيح لنقله آحاداً مع توفر الدواعي لنقله .

هـ - ما عليه ابن عباس - رضى الله عنه - من التقى والصلاح والعلم والاستقامة والتقيد بالاعتداء والقوة في الصدع بكلمة الحق التي يراها بمنع القول بانقياده إلى ما أمر به عمر - رضى الله عنه - من إمضاء الثلاث والحال أنه يعرف حكم الطلاق الثلاث في عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر وصدر من خلافة عمر من أنه يجعل واحدة .

فلا يخفى خلافه مع عمر - رضى الله عنهما - في متعة الحج وبيع الدينار بالدينارين وفي بيع أمهات الأولاد وغيرها من

مسائل الخلاف ؛ فكيف يوافق في شيء يروى عن النبي ﷺ فيه خلافه ، وإلى قوته - رضى الله عنه - في الصدع بكلمة الحق التي يراها تشير كلمته المشهورة في مخالفته عمر في متعة الحج وهي قوله : يوشك أن تنزل عليكم حجارة من السماء أقول قال رسول الله وتقولون قال أبو بكر وعمر .

و - على فرض صحة حديث ابن عباس فإن ما عليه أصحاب رسول الله ﷺ من التقى والصلاح والاستقامة وتمام الاقتداء بما عليه الحال المعبرة شرعاً في عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر وصدر من خلافة عمر بمنع القول بانقيادهم إلى أمر عمر - رضى الله عنه - في إمضاء الثلاث ، والحال أنهم يعرفون ما كان عليه أمر الطلاق الثلاث في ذلك العهد ، ومع هذا فلم يثبت بسند صحيح أن أحداً منهم أفتى بمقتضى ما عليه الأمر في عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر وصدر من خلافة عمر حسبما ذكره ابن عباس في حديثه .

ز - ما في حديث ابن عباس من الدلالة على أن عمر أمضى الثلاث عقوبة للناس لأنهم قد استعجلوا أمراً كان لهم فيه أناة ، وهذا مشكل ووجه الإشكال كيف يقرر عمر - رضى الله عنه - وهو هو تقي وصلاًحاً وعلماً وفقهاً - بمثل هذه العقوبة التي لا تقتصر آثارها على من استحقها وإنما تتجاوزها إلى طرف آخر ليس له نصيب في الإجماع ، ونعني بالطرف الآخر

الزوجات حيث يترتب عليها إحلال فرج حرام على طرف
 ثالث ، وتحريم فرج حلال بمقتضى عقد الزواج وحقوق
 الرجعة ، مما يدل على أن حديث طاوس عن ابن عباس فيه نظر ،
 وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم .

• • •

زوجاً غيره» (١) فحكم بأن زوجته تحرم عليه بتطليقه إياها
المرّة الثالثة حتى تنكح زوجاً غيره سواء نطق في المرّة الثالثة
بطلقة واحدة أم بثلاث مجموعة ؛ فدل على أن الطلاق شرع
منفرداً على ثلاث مرات ؛ فإذا نطق بثلاث في لفظ واحد كان
مرّةً واعتبر واحدة .

الدليل الثاني : ما رواد مسلم في " صحيحه " من طريق
طاوس عن ابن عباس - رضي الله عنه - قال : « كان الطلاق
الثلاث على عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر وسنتين من خلافة
عمر طلاق الثلاث واحدة » ، فقال عمر رضي الله عنه : إن
الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، فلو أمضيته
عليهم ، فأمضاه عليهم » وفي " صحيح مسلم " أيضاً عن طاوس
عن ابن عباس أن أبا الصهباء قال لابن عباس : « هات من
هناك ، ألم يكن الطلاق الثلاث على عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر
واحدة ؟ » قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر تتابع
الناس في الطلاق فأجازه عليهم » . فهذا الحديث واضح الدلالة
على اعتبار الطلاق الثلاث بلفظ واحد طلقة واحدة وعلى أنه
لم ينسخ لاستمرار العمل به في عهد أبي بكر وسنتين من خلافة
عمر ، ولأن عمر علل إمضاه ثلاثاً بقوله : « إن الناس قد
استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة » ولم يدع النسخ ولم يعمل
الإمضاء به ، ولا بظهوره بعد خفائه ، ولأن عمر استشار

وجهة نظر المخالفين

نرى أن الطلاق الثلاث بافظ واحد طلقة واحدة ، وقد سبقنا إلى القول بهذا ابن عباس في رواية صحيحة ثابتة عنه ، وأقضى به الزبير بن العوام وعبد الرحمن بن عوف وعلی بن أبی طالب وعبد الله بن مسعود من الصحابة في رواية عنهم ، وأقضى به عكرمة وطاوس وغيرهما من التابعين ، وأقضى به ممن بعدهم محمد بن إسحاق وخلاس بن عمر والحارث العكلي والمجد ابن تيمية وشيخ الإسلام أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية وتلميذه شمس الدين ابن القيم وغيرهم . . وقد استدلل على ذلك بما يأتي :

الدليل الأول : قوله تعالى : « الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان » (١) وبيانه : أن الطلاق - الذي شرع للزوج فيه الخيار بين أن يسترجع زوجته أو يتركها بلا رجعة حتى تنقضي عدتها فتبين منه - مرتان مرة بعد مرة ، سواء طلق في كل مرة منها طلقة أو ثلاثاً مجموعة ، لأن الله تعالى قال : « مرتان » ولم يقل : طلقتان ، ثم قال تعالى في الآية التي تليها : « فإن طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

الصحابة في إفضائه ثلاثاً ، وما كان عمر ليستشير أصحابه في
العدول عن العمل بحديث علم أو ظهر له أنه منسوخ .

وما أجيب به عن حديث ابن عباس فهو إما تأويل
متكلف وحمل للفظه على خلاف ظاهره بلا دليل ، وإما طعن
فيه بالشذوذ والاضطراب وضعف طاوس ، وهذا مردود بأن
مسلماً رواه في " صحيحه " وقد اشترط ألا يروى في كتابه
إلا الصحيح من الأحاديث ، ثم إن الطاعنين فيه قد احتجوا
بقول عمر في آخره : « إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت
لهم فيه أناة فلو أمضيئنا عليهم . فأفضاه عليهم » فكيف
يكون آخره حجة مقبولة ويكون صدره مردوداً لاضطرابه
وضعف راويه ، وأبعد من هذا ما ادعاه بعضهم من أن العمل
كان جارياً على عهد النبي ﷺ يجعل الطلاق الثلاث واحدة
لكنه ﷺ لم يعلم بذلك ، إذ كيف تصح هذه الدعوى والقرآن
ينزل والوحي مستمر وكيف تستمر الأمة على العمل بالخطأ في
عهده وعهد أبي بكر وستين أو ثلاث من خلافة عمر ، وكيف
يعتذر عمر في عدوله عن ذلك إلى إفضائه عليهم بما ذكر في
الحديث من استعجال الناس في أمر كانت لهم فيه أناة .

ومن الأمور الواهية التي حاولوا بها ردّ الحديث معارضته
بفتوى ابن عباس على خلافه ، ومن المعلوم عند علماء الحديث
وجهور الفقهاء أن العبرة بما رواه الراوى متى صحت الرواية
لا برأيه وفتواه بخلافه لأمر كثيرة استندوا إليها في ذلك ،

وجمهور من يقول بأن الطلاق الثلاث بلفظ واحد يعتبر ثلاثاً يقولون بهذه القاعدة ، وبينون عليها الكثير من الفروع الفقهية وقد عارضوا الحديث أيضاً بما ادعوه من الإجماع على خلافه بعد سنتين من خلافة عمر - رضى الله عنه - مع العلم بأنه قد ثبت الخلاف في اعتبار الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً واعتباره واحدة بين السلف والخلف واستمر إلى يومنا ، ولا يصح الاستدلال على اعتبار الطلاق الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً بحديث عائشة - رضى الله تعالى عنها - في تحريم الرسول ﷺ زوجة رفاعة القرظى عليه حتى تنكح زوجاً غيره لتطليقه إياها ثلاثاً ، لأنه ثبت أنه طلقها آخر ثلاث تطليقات ، كما رواه مسلم في " صحيحه " فكان الطلاق مفزقاً ، ولم يثبت أن رفاعة بن وهب النضرى جرى له مع زوجته مثل ما جرى لرفاعة القرظى حتى يقال بتعدد القصة ، وأن إحداها كان الطلاق فيها ثلاثاً مجموعة ولم يحكم ابن حجر بتعدد القصة بل قال : إن كان محفوظاً - يعنى حديث رفاعة النضرى - فالواضح تعدد القصة ، واستشكل ابن حجر تعدد القصة في كتابه " الإصابة " حيث قال : لكن المشكل اتحاد اسم الزوج الثانى عبد الرحمن بن الزبير .

الدليل الثالث : ما رواه الإمام أحمد في " مسنده "

قال : حدثنا سعد بن إبراهيم ، حدثنا أبى عن محمد بن إسحاق ، قال حدثنى داود بن الحصين عن عكرمة مولى بن عباس ، عن ابن عباس قال : طلق ركانة بن عبد يزيد - أخو بنى المطلب -

امرأته ثلاثاً في مجلس واحد : فحزن عليها حزناً شديداً ،
 قال : فسأله رسول الله ﷺ : « كيف طلقتهما ؟ » قال :
 طلقتهما ثلاثاً قال : فقال : « في مجلس واحد » قال : نعم ،
 فقال : « فإنما تلك واحدة فارجعها إن شئت » ، قال : فراجعها ،
 قال : فكان ابن عباس يرى أن الطلاق عند كل طهر ، قال ابن
 القيم في كتابه " إعلام الموقعين " : وقد صحح الإمام أحمد هذا
 الإسناد وحسنه ، وضعف أحمد وأبو عبيد والبخارى ، روى
 من أن ركانة طلق زوجته بلفظ ألبتة .

الدليل الرابع : بالإجماع ، وبينه ابن تيمية وابن القيم
 وغيرهما بأن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد طلقة
 واحدة في عهد أبي بكر وسنتين أو ثلاث من خلافة عمر .
 وأن ما روى عن الصحابة من الفتوى بخلاف ذلك فإنما كان من
 بعضهم بعد ما أمضاه عمر ثلاثاً تعزيراً وعقوبة لما استعجلوا أمراً ،
 كان لهم فيه أناة ، ولم يرد عمر بامضاء الثلاث أن يجعل ذلك
 شرعاً كلياً مستمراً وإنما أراد أن يلزم به ما دامت الدواعي التي
 دعت إليه قائمة كما هو الشأن في الفتاوى التي تتغير بتغير الظروف
 والأحوال ، وللإمام أن يعزر الرعية عند إساءة التصرف في
 الأمور التي لهم فيها الخيار بين الفعل والترك بقصرهم على
 بعضها ومنعهم من غيره ، كما منع النبي ﷺ الثلاثة الذين خلفوا
 من زوجاتهم مدة من الزمن عقوبة لهم على تخلفهم عن غزوة
 تبوك مع أن زوجاتهم لم يسنن ، وكالزيادة في عقوبة شرب

الحمر ، وتحديد الأسعار عند استغلال التجار مثلاً للظروف وتواطئهم على رفع الأسعار دون مسوغ شرعى إقامة للعدل ، وفى معنى هذا تنظيم المرور ؛ فإن فيه منع الناس من المرور فى طرق قد كان مباحاً لهم السير فيها من قبل المحافظة على النفوس والأموال ، وتيسيراً للسير مع أمن وسلام .

الدليل الخامس : قياس الطلاق الثلاث على شهادات اللعان ، قالوا : كما لا يعتبر قول الزوج فى اللعان : أشهد بالله أربع شهادات أنى رأيتها تزنى إلا شهادة واحدة لا أربعاً ، فكذا لو قال لزوجته : أنت طالق ثلاثاً لا يعتبر إلا طلقة واحدة لا ثلاثاً ، ولو قال : أقر بالزنا أربعاً مكتفياً بذكر اسم العدد عن تكرار الإقرار لم يعتبر إلا واحدة عند من اعتبر التكرار فى الإقرار ؛ فكذا لو قال لزوجته : أنت طالق ثلاثاً مكتفياً باسم العدد عن تكرار الطلاق لم يعتبر إلا واحدة ، وهكذا كل ما يعتبر فيه تكرار القول لا يكفى فيه عن التكرار ذكر اسم العدد كالتسبيح والتحميد والتكبير عقب الصلوات المكتوبة ، والله ولى التوفيق ، وصلى الله على نبينا محمد وآله وسلم (١) .

• • •

(١) حرر فى ١٢ - ١١ - ١٣٩٣ هـ .